

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۱۳۴ - ۸۹

ویژگی‌های فرهنگی رفتاری و تطورات اجتماعی مکریان از عهد ناصری تا پایان پهلوی اول

^۱ احمد چوپانی التون^۲ غلامحسین زرگری نژاد^۳ رضا شعبانی صمغ آبادی

چکیده

تحقیق حاضر با عنوان «ویژگی‌های فرهنگی رفتاری و تطورات اجتماعی مکریان از عهد ناصری تا پایان پهلوی اول» به صورت توصیفی - تحلیلی به تبیین ویژگی فرهنگی رفتاری و تطورات اجتماعی مکریان از عهد ناصری تا پایان پهلوی اول می پردازد. سوال اصلی این پژوهش این است که ویژگی‌های فرهنگی رفتاری و تطورات اجتماعی مکریان در دوره‌ی مزبور چه تحولاتی داشته است؟ نتایج و یافته‌های این تحقیق نشان می دهد که این منطقه تحت تأثیر ادوار نظم سیاسی در ایران، ساختار نظام سیاسی و الگوهای ترکیبی ملت از منظرهای اجتماعی، جغرافیایی و ژئوپولتیک الگوی ترکیبی ملت همیشه درگیر نوعی نوسان مرزی از جهات مختلف بوده است. زمانی که عده‌ای در جغرافیای خاص با یکدیگر تعامل دارند با گذشت زمان در تمایلات خاص هم تشابه پیدا می کنند که جامعه کردی هم در مکریان از این قاعده مستثنی نبوده و ساکنان آن ارزش‌ها و هنارهای بخصوص را رعایت می کردند. در میان مکریانی‌ها نوعی احساس گروهی به معنای یک حس اخلاقی که از همگونی‌های قومی و فرهنگی سرچشمه گرفته بود، وجود داشت و این احساسات اخلاقی و فرهنگی در مکریان و در سطح محلی و در میان جمعیت ساکن در این ناحیه گاهی به اتحاد هم می انجامید و با گاهی احساس گروهی میان کردهای مکری و ترک‌های قره‌پاپاق علیه حکومت مرکزی نیز شکل می گرفت، چرا که آنان به صورت متناوب و توسط حکومت‌ها غارت می شدند. ساختار فرهنگ ارباب - رعیتی، دینی - مذهبی و قومی - ملیتی در رأس هرم این جامعه قرار داشت و بر اساس آن وفاداری‌های قومی، محلی، خانوادگی، قبیله‌ای، طایفه‌ای و مذهبی - عقیدتی شکل و فرم انحصاری تر به خود گرفت در بطن چنین وضعیتی اختلاف و تضاد و تقابل نمایان بود. نبود بلاغ سیاسی تعلق را از فرد به فکر و از سلیقه‌های فردی به اجماع فکری یک مجموعه به طور کامل منتقل نکرد و شاید تعلق و وفاداری به شخصیت‌هایی مثل شیخ عبیدالله شمزین، اسماعیل آقا سمو و... ناشی از نوعی تمایلات و گرایش‌های فرهنگی حاکم بر ساختار جامعه کرد بودن و سنی بودن بود که همراهی بخش عمده‌ای از مردم با آنان را به همراه داشت.

واژگان کلیدی

ویژگی‌های فرهنگی رفتاری، تطورات اجتماعی، مکریان، عهد ناصری، دوره معاصر.

۱. دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: Ahmadchoopani.1352@gmail.com

۲. استاد، گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: zargari@ut.ac.ir

۳. استاد، استاد، گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: Rezashabani.88889@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۱۱ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۱۲/۱۵

طرح مسأله

کردستان از دیرباز برای تسهیل شناخت حوزه‌های جغرافیایی و تفکیک قلمروهای زیست محیطی، هر کدام از نواحی جمعیتی خود را با نام و نشان‌های گوناگون که همگی برگرفته از استعدادهای جمعیتی و طایفه‌ای با بافت طبیعی محل بوده، با نگاه تاریخی - مذهبی و اجتماعی و با عبور از تعارف منطقه‌ای با بازشناسی تعریفی از محل‌های اجتماع کردها نامگذاری کرده است. از نظر جغرافیایی منطقه مَکریان به شهرها و نواحی جنوب آذربایجان غربی و بخش عمده ای از کردستان شمالی اطلاق می‌گردد که اگر آنجا را از مرز شوروی تا حدود شهرستان سنندج در نظر بگیریم که مانند نواری در طرف داخل خط مرزی ایران و ترکیه کشیده شده، آذربایجان را از خاک ترکیه و منطقه شمال عراق جدا می‌سازد. مَکریان شامل شهرها و مناطقی همچون سردشت (ربط)، پیرانشهر (خانه)، اشنویه، نقده، مهاباد، بوکان، شاهین‌دژ (سائین‌قلا)، تکاب (هه‌وشار)، بانه و سقز می‌باشد. هرچند مَکریان گاه صحنه درگیری بین دولت عثمانی و صفویه بوده است و در طول چهار سده اخیر حکامی با گرایش‌های قومی و مذهبی متفاوتی داشته است، ولی همواره به عنوان بخشی از سیستم ایران از جریان‌های فروپاشی قدرت‌هایی مثل صفویه - افشار - زندیه و قاجار و قدرت‌گیری‌های حاکمیت‌هایی مثل رضاخان پهلوی تاثیر گرفته و بر بدنه سیستم نیز تاثیرگذار بوده است به همین دلیل تعیین جغرافیایی دقیق با رعایت مسائل طبیعی، سیاسی و تاریخی برای خاک مَکریان تا حدودی مشکل بنظر می‌رسد، هرچند که نگرش‌های جغرافیایی و تاریخی و حتی سیاسی نیز در قبض و بسط مرزی مَکریان بی‌تأثیر نیستند. ترکیب ساختمانی جمعیت مَکریان را ساکنان شهرها، روستاها و نیز گروه‌های ایلی و عشیره‌ای تشکیل می‌دادند که همیشه سیل حرکت روستاها به طرف شهرها بود. در این میان شهرهایی مثل اشنویه - سقز - بانه و مهاباد از اهمیت بیشتر برخوردار بودند.

حدود جغرافیایی مَکریان

یکی از مناطق کردستان که از دیرباز نقش بسزایی در حوزه جمعیتی و محل استقرار تجمع بشری مردم کرد داشته، حوزه جغرافیایی - تاریخی و فرهنگی مَکریان است که بحث تبار و خاستگاه ساکنان آن مسئله‌ایست که نباید بدون چون و چرا و تنها با تکیه بر گفتمان آشکار اثری مثل شرف‌نامه از شرف‌خان بدلیسی که مخفیانه بر یک پیشاپیش - گفته شده هر چند مبهم، غیرمستند و نادقیق متکی است، به آسانی پذیرفت بلکه باید رأی منزلگه دانستن کلوس عرب برای تبار مَکری - بابان و سوران وی را به پرسش گرفت چرا که پژوهشگر را به سمت نقطه بی‌نهایت عقب نشسته هدایت می‌کند، نقطه‌ای که هرگز در هیچ تاریخی بغیر از خودش حاضر نیست.

اما اشتراک نظر برخی از مورخان و منابع تاریخی از جمله شرف‌نامه آنجاست که شخصیتی

به نام میر سیف‌الدین خان موکری - همان سردار معروفی که به سال ۹۵۰ هـ.ق. حکومت مکریان را برای اولین بار در بخشی از کردستان به ثبت رساند و مرکز آن را مراغه قرار داد - توانست برای اولین بار سنگ بنای یک حکومت محلی مجزا از صفویان برای خود اختیار نماید. (بدلیسی، ۱۳۷۴: ۳۵۲ و ۳۵۴ و ۳۷۲ - خورموجی، ۱۳۶۳: ۲۹۳ - ناهید ۱۳۶۲: ۷ و ۸ و ۱۰۸) حکومتی که با امارت‌های اردلان در جنوب کردستان (سندج) - آرات بدلیس در کردستان ترکیه و حکومت امیرخان بردوستی در شمال کردستان (نواحی ارومیه و سلماس) متقارن و هم‌زبان بوده است. البته بعدها و در زمان بوداغ سلطان مُکری و حمزه آقای منگور مرکز امارات مکریان از مراغه به شهرویران (شارویران) نزدیک مهاباد منتقل شد.

از نظر جغرافیایی منطقه مُکریان به شهرها و نواحی جنوب آذربایجان غربی و بخش عمده‌ای از کردستان شمالی اطلاق می‌گردد که اگر آنجا را از مرز شوروی تا حدود شهرستان سندج در نظر بگیریم که مانند نواری در طرف داخل خط مرزی ایران و ترکیه کشیده شده، آذربایجان را از خاک ترکیه و منطقه شمال عراق جدا می‌سازد (نامه فرهنگی کوهستان، ۱۳۲۵: ۴) می‌باید مُکریان شامل شهرها و مناطقی همچون سردشت (ربط)، پیرانشهر (خانه)، اشنویه، نقده، مهاباد، بوکان، شاهین‌دژ (سائین‌قلا)، تکاب (هه‌وشار)، بانه و سقر بشود. (ئوسکارمان، ۱۳۶۴: ۱۶۱-۱۶۳ - نامه هفتگی کوهستان، ۱۳۲۵: ۴)

برخی از جغرافیدانان مناطق جنوب شهر ارومیه مثل ترگور به مرکزیت «زئ‌ئوه»، مرگور به مرکزیت «سیلوانا» و سوما به مرکزیت «سرو» را نیز جزو منطقه مُکریان بزرگ محسوب می‌دارند. در تقسیمات سابق، مهاباد و حومه و توابع تا سال ۱۳۲۲ هـ. ش. به شرح زیر بوده است: بخش مرکزی مهاباد و بخش‌های بوکان، نقده، اشنویه، مرحمت که جزو مراغه بود ولی بعدها میان‌دوآب نامیده شد، شاهین‌دژ، تکاب، بانه، سردشت، خانه و پیرانشهر. می‌توان اعتراف کرد که مُکریان جزو بزرگترین مناطق جغرافیایی جمعیتی - فرهنگی و اقتصادی محسوب می‌گردد که سرزمین‌ها و بلاد زیادی را در خود جای داده است. که از شمال به ارومیه و میان‌دوآب - از جنوب به دیواندره و بیجار - از شرق به زنجان و از غرب به مناطق کردنشین عراق محدود می‌شود. با این وضع جمیل روژیانی معتقد است که نام مُکریان از آغاز سده هشتم هـ. ق. / چهاردهم م. در کتاب‌ها و متون شامل مناطق سلماس، ارومیه-اشنویه، «لاجان»، نقده، پیرانشهر، صائین‌قلعه، ساوجبلاغ (مهاباد)، بوکان، مراغه سردشت، سقر و بانه و قسمت‌هایی از آذربایجان و کردستان ایران می‌باشد. (روژیانی، ۳۱) در مکریان تناوبی از مراحل قبض و گیرش و مراحل بسط و گسترش همواره وجود داشته است که تفاوت حیطه‌های جغرافیایی آن را می‌توان نتیجه فروپاشی و قدرت‌گیری حاکمیت‌ها و گاه اعمال سلیقه‌ها و دیدگاه‌های سیاسی سیستم‌های حاکم در چهار سده اخیر از صفویه تا انقلاب اسلامی محسوب کرد. (خضری، جغرافیای تاریخی، ۱۳۸۸:

۱۴۲) هرچند مُکریان گاه صحنهٔ درگیری بین دولت عثمانی و صفویه بوده است و در طول چهار سدهٔ اخیر حکامی با گرایش‌های قومی و مذهبی متفاوتی داشته است، ولی همواره به عنوان بخشی از سیستم ایران از جریان‌های فروپاشی قدرت‌هایی مثل صفویه - افشار - زندیه و قاجار و قدرت‌گیری‌های حاکمیت‌هایی مثل رضاخان پهلوی تأثیر گرفته و بر بدنهٔ سیستم نیز تأثیرگذار بوده است به همین دلیل تعیین جغرافیایی دقیق با رعایت مسائل طبیعی، سیاسی و تاریخی برای خاک مُکریان تا حدودی مشکل بنظر می‌رسد، هرچند که نگرش‌های جغرافیایی و تاریخی و حتی سیاسی نیز در قبض و بسط مرزی مُکریان بی‌تأثیر نیستند. این منطقه تحت تأثیر ادوار نظم سیاسی در ایران، ساختار نظام سیاسی و الگوهای ترکیبی ملت از منظرهای اجتماعی، جغرافیایی و ژئوپولیتیک الگوی ترکیبی ملت همیشه درگیر نوعی نوسان مرزی از جهات مختلف بوده است. در کتاب سیرالاکراد که در عصر ناصری به رشته تألیف درآمده، در باب مُکری می‌نویسد: «زمین مکرری طولاً و عرضاً ده فرسنگ در هشت فرسنگ است و در این محروسه تقریباً ششصد دهکده و یک قصبه است.» (عبدالقادر بن رستم بابانی، ۱۳۷۷: ۱۷۲) حسین حزن‌ی مُکریانی، مکرریان را سرزمین ماد کوچک (آتروپاتگان) دانسته است که از چهارصد سال قبل از میلاد تا آغاز حکومت صفویان، جغرافیای آن بین دریاچهٔ ارومیه، سنه (سندج)، گروس، زاب بزرگ، دیاله و ارتفاعات هورامان بوده است.

در مشرق، مُکریان مشتمل بر تیلکو (بین سقز - دیواندره) و صائین‌قلعه است. مرز آن از جنوب مراغه به سمت جنوب شرق دریاچهٔ ارومیه منتهی می‌شود. (حزن‌ی مکرریانی، ۱۹۳۸: ۱۱) امیر شرف‌خان بدلیسی در کتاب شرفنامه که ۴۰۰ سال پیش به رشته‌ی تقریر درآمده است اذعان دارد که بنیانگذاران عشیرت مکرری در قرن ۱۵ م. تحت رهبری شخصی به نام سیف‌الدین از منطقهٔ شهرزور به سمت شرق حرکت کرده و در اراضی دریا سکونت اختیار کردند و بعدها مناطق دول باریک، اختاچی، ایل تیمور و سلدوز به قلمرو خود ملحق ساختند. در زمان صارم و امیره بیگ حکومت موصل، شهرزور، اربیل و نواحی صاروقورخان، دوآب (میان‌دوآب) و به شکلی از مراغه تا موصل را تحت سلطه داشتند. (بدلیسی، ۳۷۲-۳۷۴) ژاک دمورگان فرانسوی که در سال ۱۸۹۰ م. به کردستان سفر کرده است در کتاب جغرافیای غرب ایران مهمترین شهر بین مرز عثمانی و رود جغتو را نظر سیاسی و تجاری، شهر ساوجبلاغ موکری می‌داند. (دمورگان، ۱۳۳۹: ۴۲) محمد جعفر خورموجی در کتاب حقایق الأخبار ناصری نوشته است که: «این مناطق اکثریت با زبان کردی سورانی تکلم می‌کنند که لهجهٔ آنها را مُکریانی گویند.» (خورموجی، ۱۳۶۳: ۲۲۶) طبق نوشته‌های واسیلی نیکتین جایگاه موکریان و کردستان موکری در شرق زاگرس و حاشیهٔ غربی فلات ایران می‌باشد. این محقق تاریخ‌گرد اضافه می‌کند که جغرافیدانان امروزی ایران، این منطقه را به سه بخش کردستان مُکری و گروس، کردستان اردلان و کردستان

کرمانشاهان تقسیم می‌کنند. (نیکتین، ۱۳۷۸: ۸۷)

کردستان از دیرباز برای تسهیل شناخت حوزه‌های جغرافیایی و تفکیک قلمروهای زیست محیطی، هر کدام از نواحی جمعیتی خود را با نام و نشان‌های گوناگون که همگی برگرفته از استعدادهای جمعیتی و طایفه‌ای با بافت طبیعی محل بوده، با نگاه تاریخی - مذهبی و اجتماعی و با عبور از تعارف منطقه‌ای با بازشناسی تعریفی از محل‌های اجتماع کردها نامگذاری کرده است. نتایج تحقیقات انجام شده در وزارت معارف (فرهنگستان) ایران در مورخه ۱۳۱۶/۳/۴ دلالت بر کاربرد عبارت «کردستان» و «ولایت کردستان» برای سرزمین کردها در کتابهای قدیم و تاریخی ایران دارد. (سند نمره ۱۰۴، بتاریخ ۱۳۱۶/۳/۴، وزارت معارف،) اما بعدها نام خانواده‌ها و طوایف قدیمی موجود در این حوزه جغرافیایی که به هر دلیلی بر نواحی مختلف آن حاکم شده‌اند، تثبیت و اعمال گردیده است. (همان) عناوینی مثل اردلان، مکرمان و برادوست از آن جمله اسامی بودند که طی این روند بر کردستان ایران از جنوب تا شمال آن اطلاق گردیدند. در تحقیقات مزبور که پیشنهاد تقسیم کردستان ایران و انضمام بخش جنوبی به کرمانشاه و بخش شمالی آن به آذربایجان از سوی وزارت معارف و فرهنگستان به ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی نیز مطرح شده، چنین آمده است:

ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی

چون طبق نامه شماره ۱۸۸۵ ریاست وزرا، مقرر شده بود راجع به کلمه اردلان تحقیقاتی شود اینک نتیجه تحقیقات را معرفی می‌دارد که بعرض پیشگاه همایون شاهنشاهی رسانیده فرهنگستان را از نتیجه آگاه سازند:

۱. در کتابهای قدیم تا حال جز کلمه کردستان اسمی برای آن ولایت بنظر نرسیده است.
۲. مطابق اسناد تاریخی طایفه اردلان از پانصد سال قبل در این ولایت بوده و افراد این خانواده مدتی حکمرانی داشته‌اند و بنابر مندرجات کتابهای سرجان ملکولم و لردکرزن و نقشه‌هایی که خارجیان برای ایران تنظیم کرده‌اند در صد سال قبل ولایت فعلی کردستان بنام ولایت اردلان موسوم بوده است.
۳. ولایت اردلان که در نقشه‌ها و کتابهای مزبور ذکر شده است با کردستان فعلی ایران تطبیق می‌شود.

۴. بنابر مدارک فوق فرهنگستان کلمه اردلان را که نام یک خانواده قدیمی بوده و چندی هم ولایت فعلی کردستان با آن اسم خوانده شده است برای نام این ولایت پیشنهاد نموده بود و در صورتیکه مورد تصویب واقع نگردد ممکن است پیشنهادهای ذیل مورد توجه قرار گیرد: ۱. هر چند چنین پیشنهادی از وظائف فرهنگستان خارج است فقط من باب تذکر معروض می‌گردد ولایت کردستان دو قسمت شود بخش شمال ضمیمه آذربایجان و بخش جنوبی ضمیمه

کرمانشاهان گردد. چون نام قدیم این قسمت‌ها (مغرب و مرکز ایران) ماد بوده و بعد از اسلام ماد را ماه می‌گفته‌اند مثلاً ماه بصره و ماه کوفه و ماه نهاوند به بعضی از بلوکات غربی ایران از قبیل نهاوند و دینور اطلاق میشد، میتوان لفظی از این کلمه اشتقاق نمود مثل ماهستان یا ماهگان یا ماهیان. (همان)

امضاء حسن وثوق رئیس فرهنگستان ایران

سلیمان چوکی در سال ۱۳۷۶ هـ ش. / ۲۰۰۷ م. از طریق انستیتوی گُرد در استکهلم سوئد، نقشه سیاسی - دموگرافی همراه با توضیحات اداری و سیاسی و جمعیتی راجع به موکریان را تهیه و ارائه داده و بر اساس آن مساحت مکریان را ۱۷۹۴۶ کیلومتر مربع و جمعیت آن را طبق آمارگیری رسمی ایران ۱۲۴۰۲۱۹ نفر اعلام و شهرستانهای اشنویه، نقده، پیرانشهر، مهاباد، بوکان، شاهین دژ، تکاب، میاندوآب، سردشت، بخش مهمی از سفر و قسمت جنوبی دریاچه ارومیه را محدوده جغرافیایی مکریان به حساب آورده است. (Chookali, ۱, ۲۰۰۷) با لحاظ نمودن این داده‌ها و تحولات تاریخی - زبانی - لهجه‌ای - عشیره‌ای و جغرافیای طبیعی از دوره ترکمانان تا پایان پهلوی اول، می‌باید سیطره و نفوذ حوزه مکریان را منتهی به دریاچه ارومیه و شهر ارومیه در شمال - مرز عراق در غرب - دیواندره و گروس در جنوب و زنجان و قسمت‌هایی از مراغه در جنوبشرقی در نظر گرفت که با تأثیرپذیری از تحولات و تغییرات تاریخی و سیاسی دچار قبض و بسط مرزی و جغرافیای انسانی گردیده است. چرا که این سرزمین متعلق به دورانی خیلی پیش از دوران پیدایش آتشفشانهایی نظیر سهند و سبلان بوده و همین مسأله زمین‌شناسی کردستان مکری را بسیار پیچیده کرده است. برون‌ریزهای آتشفشانی مکرر نظم و طبقات رسوبی را که فرسایش‌های بسیار شدید در بسیاری از نقاط آنها را کنده و برداشته‌اند، برهم زده است. (دمورگان، ۱۳۳۹: ۱۳) تقسیم‌بندی کشور در عصر قاجار که بر اساس چهار ایالت و تعدادی ولایت پایه می‌گرفت، در دوره پهلوی اول به یازده استان و ۴۹ شهرستان تغییر یافت که در نتیجه این تحولات، آذربایجان دو نیم شد و کردستان به سه قسمت تقسیم گردیده و مکریان بخشی از آذربایجان غربی شد.

روزنامه کردستان ارگان رسمی حزب دمکرات کردستان و جمهوری کردستان تحت رهبری قاضی محمد، مکریان را متشکل از ۲۰ عشیره بزرگ، ۱۸ محال، چندین شهر و ۴ دشت قلمداد می‌کند که شرح آنها بدین گونه آمده است:

عشایر کنونی ساکن در موکریان عبارتند از: ۱. بیگزاده ۲. دئی‌بوکری ۳. منگور ۴. مامش ۵. گه‌لباخی ۶. گوران ۷. گهورک ۸. پیران ۹. زرزا ۱۰. چاردولی (چاردواهرو) ۱۱. تیله‌کو (تیلکو) ۱۲. حسن‌خالی ۱۳. شقاق ۱۴. ورمزیار ۱۵. سردشت ۱۶. سیت ۱۷. بانه‌یی ۱۸. اختچی ۱۹. باریکه ۲۰. باشوکی.

امروزه سرزمین موکریان به هیجده ناحیه (محال) اطلاق می‌شود که گاهی اسم عشیره را هم دنبال خود یدک می‌کشند: ۱. محال شازاده ۲. داشکستان ۳. به‌هی ۴. افشار (هه‌وشار) ۵. اختاچی ۶. تیکان تپه ۷. گهورک ۸. لاجان ۹. منگور ۱۰. پیران ۱۱. اشنویه زرزا ۱۲. سندوس ۱۳. ترجان ۱۴. سردشت ۱۵. بانه ۱۶. میان‌دوآب ۱۷. ایل تیمور ۱۸. شاهین دژ (ساین‌قله‌آ).

شهرهای مهاباد، سردشت، میان‌دوآب، نقده، اشنویه، بوکان، شاهین دژ، بانه و چهار دشت شاروئران، دشت لاجان، دشت سندوس، و دشت قره‌هوی‌ران (میان‌دوآب). (روزنامه کردستان، ۱۹۴۶: ۳-۴)

وجه تسمیه مکریان

در خصوص وجه تسمیه این ناحیه نظر و نگرش‌های گوناگون و متفاوتی وجود دارد. برخی با تکیه بر ادبیات شفاهی و داستان کاکه‌میر (ناحیه پشدر) و کاکه شیخ (ناحیه مرگه) که هر دو از اخلاف بابان‌ها و برادر بودند، بر فقه احمد ساکن دارشمانه توافق نظر دارند و وی را سلف موکری‌ها می‌دانند. (فتاح قاضی، ۱۳۸۲: ۳۱) اما کسان دیگری مثل شرف‌خان بدلیسی که موکری را بازمانده مردمان شهرزور می‌پندارد، سیف‌الدین خان مگری را بانی اصلی و وجه تشبیه موکری را نیز از اخلاق و روحیات ایشان دانسته است. (بدلیسی، ۱۳۷۴: ۳۷-۳۷۳)

ماموستا هه‌ژار در کتاب هه‌نبانه‌بورینه (henbane borine) فرهنگ لغت کردی - فارسی، اصطلاح مَکور را به یاغی و سرسخت تعبیر کرده است. (هه‌نبانه‌بورینه، ۱۳۸۴: ۸۱۱) مفاهیم و اصطلاحاتی مثل مُکریت - مَکور - مَکرو و مَگو (magu) که بعدها به مَغ تبدیل شده است، در منابع به وفور دیده می‌شوند و هر کدام هم پایه و اساسی برای نامگذاری منطقه و جغرافیای مُکریان (موکریان) قلمداد می‌گردند و در نهایت هم با زیربنایی از معانی مختلف همچون دانا، سرسخت و سیاست‌باز در خصوص جغرافیای مُکریان و شخص میرسیف‌الدین خان؛ در متون تاریخی مورد استفاده قرار گرفتند. محمدجمیل روزیبانی معتقد است که واژه مکریان از مُکریت یا مَکرو ریشه ندارد بلکه بسیار قدیمی‌تر و باستانی‌تر از این دوران استعمال شده است. بنا به نظر ایشان این واژه در اصل «موغری»، «مغراه» و موغریان بوده است و سپس به مقریان و بعدها به مکریان (موکریان) منتسب و اشاعه یافته است. روزیبانی عقیده دارد که مگری ابتدا مغراه بوده است و مُکریان نیز مُغریان (راه مَغ‌ها) (روزیبانی، ۱۳۸۱: ۳۰) شاهان ساسانی وقتی به تاج و تخت می‌رسیدند از تیسفون پیاده به تخت سلیمان (شیز) می‌رفتند تا در برابر آتش مقدس گُرنش نمایند و چون حوزة مُکریان بر سر راه مغان قرار داشت، نام مغریان بر آن نهاده و سرانجام به مُکریان مبدل گشت. نگارندگان متقدم یونانی در دورانی مغ‌ها را شناسایی کردند که آنان در غرب ایران در اوج قدرت بودند، و در جامعه ساکن آنجا طبقه مشخصی را تشکیل می‌دادند. از این‌رو، تنها

صبط مصطلح معمول در نزد مردمان غربی قدیم کاربرد مگو magu بوده که تا دوران ساسانیان نیز ادامه داشته، و آن گاه به مغ mog تبدیل شده است. (معیری، ۱۳۸۱: ۲۷) در کل چنین بیان می‌شود که مَکریان به دشت‌های حاصل‌خیز آنجا که دروازه‌های ورود مغ‌ها برای زیارت آتشکدهٔ آذرگشنسب در تخت سلیمان تکاب (هه‌وشار) بود، مَغری یان یعنی راه مغ‌ها می‌گفتند که به مرور زمان مگری‌یان نام گرفته است. نام منطقهٔ جغرافیای مَکریان به چندین عنوان مختلف در متون تاریخ به چشم می‌خورد که عبارتند از: مَکریان، کردستان موکری، کردستان مَکری، کردستان مَکریان و موکریان کردستان. (خضری، جغرافیای تاریخی ...، ۱۳۸۸: ۱۳۳)

وجود تعداد زیادی اسامی جغرافیای مغولی و ترکی در منطقهٔ جلگه‌ای شرق و شمال شرق موکریان به حاکمیت مغول‌ها و ترک‌ها در آن دوره و در این منطقه اشاره دارد. در موسم طغیان آب رودها در تمام ساحل جنوبی دریاچهٔ ارومیه باتلاق بزرگی تشکیل می‌شد و در اینجا شهر کوچکی بود به نام لیلان که در میان باغ‌های پرمیوه جای داشت و در زمان حمدالله مستوفی مغول‌ها در آن شهر سکنی داشتند. بنا به نوشته گای لسترنج، به مسافت کمی در جنوب لیلان (احتمالاً جای گل‌ولای یا آب گل‌آلود)، به حسب مسافتی که در کتب جغرافی‌نویسان ذکر شده، شهری به نام برزه (در زبان کردی به مکان بلند گفته می‌شود) وجود داشت و در آنجا شاهراهی که از سیسار (واقع در ایالت جبال) می‌آمد دو شاخه می‌شد: راه راست در جهت شمال خاوری به مراغه می‌رفت و راه چپ در امتداد غربی دریاچه به شهر ارومیه منتهی می‌گردد. (لسترنج، ۱۳۸۳: ۱۷۷) ورود ترک‌ها و مغول‌ها و سیطره حکومت‌های ترک زبان در ایران نیز سبب ظهور و بروز استعمال لغات و اصطلاحات آنان در مَکریان نیز گردید، این در حالی است که در کوهستان‌های غرب مَکریان بندرت اسامی جغرافیایی مغولی به چشم می‌خورد. (صمدی، تاریخچه ...، ۱۳۶۳: ۱۵) در متون قدیمی نام مَکری تحت عنوان منطقه، زبان و عشیره آمده است و همچنین در تاریخ معاصر کردستان و ایران، اسم و لغت مَکری در کتاب‌ها و برای این اصطلاحات یاد شده مورد استفاده قرار گرفته است. (مینورسکی، ۱۳۷۹: ۲۳) در یک جمع‌بندی کلی، نظریات متفاوتی راجع به وجه تسمیه «موکریان - مَکریان» و «موکری - مَکری»، ریشهٔ تاریخی آن و نحوه نوشتاری واژه وجود دارد. حزنی مَکریانی واژهٔ موکریان را به «مهاکریان» - احتمالاً یکی از قبایل ماده بوده است - ربط می‌دهند. (حزنی مَکریانی، ۱۳۸۲: ۲۰)

نگاهی کوتاه به تاریخ سیاسی مَکریان

مردوخ مَکریان را محل سکونت مادها دانسته و عشایر مَنگور، مامش و پژدری را از بازماندگان آنان. وی همچنین مَکریان و عشایر نیمه کوچ‌نشین آن را در دورهٔ پهلوی دوم جایگاه اسکان و یکجانشینی و (بیلاق و قشلاق) آن عشایر می‌داند و زبانشان را نزدیک به زبان اوستایی. (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹: ۱۲۳) البته مدنظر مردوخ در اینجا محدودهٔ مهاباد که خود

بخشی از کل مکریان است، می‌باشد.

سردار عزیزخان مَکری که بوکان را مرکز حکومت خود قرار داده بود، علاوه بر قلمرو خود که تا بانه گسترش داشت، در سنج هم مداخله نموده و در عزل و نصب حاکمان آنجا هم نقش ایفا می‌نمود. (سنجدی (فخر الکتاب)، ۱۳۷۵: ۲۵۰-۲۵۱ و روزنامه وقایع اتفاقیه، ۱۲۷۶: ۶) پسر و جانشین وی یعنی سیف‌الدین خان مَکری که به عمران و آبادانی علاقه وافری داشت نیز اهتمام فراوانی به عمران مناطق سقز و روستاهای تابع آن همچون روستای گُل‌وَلان نشان می‌داد. بدستور وی کاروان مصالح و چوب از ارمنی بلاغی به گلولان در رفت‌وآمد بودند. (آقایی، ۱۳۹۵: ۱۳۱ و ۱۳۶) محمد حسین خان سردار مَکری - نوه سردار عزیز خان - که حکومت ساوجبلاغ را از جانب حکومت مرکزی در دست داشت، ضمن مداخله مستقیم در امورات شهرهای بانه و سقز؛ در انتصاب حاکم جهت این مناطق هم نقش ایفا می‌کرد. انتصاب سیف‌الدین خان مظفرالدوله در یک مقطع زمانی از جانب ایشان به حکومت سقز نمونه بارزی این قضیه می‌باشد. (عبدالله ناهید (افتخار)، ۱۳۶۲: ۳۰ و ۴۴) عبدالله ناهید نویسنده کتاب «خاطرات من» و مالک روستای سلیمانکندی از توابع سقز که چندین دوره هم سمت نمایندگی مردم این شهر را در مجلس شورای ملی آن زمان در اختیار داشته است، نیاکان خود را از عشیره فیض‌الله بیگی‌های مَکری سقز قلمداد می‌کند. (همان، ۷) که روستاهای زیادی همچون قارآوا (قهرآباد)، آلتون سفلی و کانی‌نیاز را در تملک و چندین مرتبه هم حکومت سقز را در اختیار داشته‌اند. در این دوره سقز ضمیمه مکریان بود. در جلد چهارم حبیب‌السییر اثر خواندمیر آمده است: «صارم بیگ کُرد که از امیران مَکری بوده است در منطقه ساروقورغان (واقع در منطقه تکاب و سائین‌دژ) رحل اقامت انداخته و قطع الطریق و غصب اموال هر فریق را سرمایه وجه معاش ساخته.» (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۴۸۳ و بدلیسی، ۳۷۳) لذا در ابتدای حکومت صفوی - شاه اسماعیل - و دوره ترکمانان، خاندان مَکری منطقه تحت نفوذ خود را تا مناطق تکاب، مراغه و شاهین‌دژ به حساب آورده‌اند. رودخانه لیلان و ساروق sarouk نیز که از کوه‌های سه‌هند و از ارتفاعات شاهین‌دژ و تکاب سرچشمه می‌گیرند، بعد از اختلاط با جغتو به دریاچه ارومیه می‌ریزند. (نیکتین، ۸۹) محل تلاقی و عبور این رودخانه‌ها مکریان بوده است.

خارج نمودن آذربایجان از مدیریت فرمانفرماها - که کل امور دولتی، نظامی، قضایی و ... را در دست داشتند و تفویض آن به فرمانده کل قوای شمالغرب در امور نظامی و والی در منصب حکومت، تقسیم‌بندی جدید اداری را در این ایالت به دنبال داشت که طبق آن ایالت آذربایجان همچون سایر قسمت‌های ایران به ولایت‌های کوچک (حاکم‌نشین) و ولایت‌ها به بلوک‌ها، بلوک‌ها به محال تقسیم شدند. در مرکز ولایت حاکم، در بلوکات نایب‌الحکومه و در محالات ضابط یا مباشر و در هر روستا یک کدخدا، امورات را در دست داشتند که طبق گزارش محرمانه

سال ۱۳۰۶ هـ. ش. / ۱۹۲۷ م. یک مأمور نظامی کشور ترکیه در آذربایجان و مکریان به فرماندهی ارتش ترکیه، مکریان حاکم‌نشین بود به مرکزیت ساوجبلاغ و مناطقی مثل لاهیجان - سردشت - میاندوآب و رحمت‌آباد با جمعیت کلی هشت هزار نفر جزو توابع آن به حساب آمده‌اند. (ایران آذربایجانی تدقیق راپوری، بی تا: ۶۴) اسکله حیدرآباد موجود در جنوب غربی دریاچه ارومیه نیز در اشنویه و ساوجبلاغ واقع شده بود. (ایران آذربایجانی تدقیق راپوری، بی تا: ۳۸)

فرهنگ رفتاری در بین مردمان مکریان

زمانی که عده‌ای در جغرافیای خاص با یکدیگر تعامل دارند با گذشت زمان در تمایلات خاص هم تشابه پیدا می‌کنند که جامعه‌گردی هم در مکریان از این قاعده مستثنی نبوده و ساکنان آن ارزش‌ها و هنجارهای بخصوص را رعایت می‌کردند. رحمان حلوی در توصیف وضعیت فرهنگی اجتماعی این حوزه جغرافیایی می‌نویسد:

وضع خانواده‌ها اغلب شبیه هم بود بین فقیر و غنی زیاد اختلاف وجود نداشت. صفا و صمیمیت هم بود. کمک و یاری به همدیگر جزو خصوصیات خانواده‌ها بود. در حوادث ناگوار یارو و یاور همدیگر و در کسب و کار صادق بودند. از دزدی و تقلب و کلاهبرداری خبری نبود. گدایی را عیب بزرگی می‌دانستند. اگر خانواده از گرسنگی تلف می‌شد دست به تکدی نمی‌زد. (حلوی، ۱۳۹۸: ۲۴)

حس تعاون و همدلی در میان مردم گُرد تا آنجا بود که اشخاص ندار و بیکار به راحتی سر سفره همسایه‌ها نشست و غذا می‌خوردند بدون آنکه احساس تحقیر یا کمبود نمایند که باز هم رحمان حلوی در خاطرات و در این باره می‌افزاید: «آقایی هم بود ظاهراً به نام «رحمانه کچه» او زن بود لباس مردانه می‌پوشید. هیچ ریش و موی در صورت نداشت. او هم آدمی بود بیکار، شب‌ها به خانه‌ها می‌رفت و مقداری تنقلات با خود به خانه می‌برد. سر شب به خانه می‌آمد دو زانو می‌نشست با اهل خانه شام صرف می‌کرد و سپس با کمال ادب و احترام خداحافظی می‌کرد. صاحبخانه اغلب پولی هم در کف دست و می‌گذاشت.» (همان، ۲۴-۲۵) با وجود ورود واژگان و ساختار فرهنگی عرب - ترک و مغول همچون خان، بیگ، آقا و ایلخان، عشیره، قبیله، ایل، طایفه و... - هیچ کدام بنای گُردی نداشتند - و سلطه یافتن این تازه واردان بر مکریان بر ساختارهای جامعه‌اندانی، روستایی و شهری که برای قرن‌ها هم ماندگار شد؛ اما برخی از این خصلت‌ها و روابط اجتماعی در میان مردم و خانواده‌ها همچنان باقی ماند.

ساختار فرهنگ ارباب - رعیتی، دینی - مذهبی و قومی - ملیتی در رأس هرم این جامعه قرار گرفت و بر اساس آن وفاداری‌های قومی، محلی، خانوادگی، قبیله‌ای، طایفه‌ای و مذهبی - عقیدتی شکل و فرم انحصاری تر و سیاسی تری به خود گرفت در بطن چنین وضعیتی اختلاف و

تضاد و تقابل نمایان گردید. نبود بلاغ سیاسی تعلق را از فرد به فکر و از سلیقه‌های فردی به اجماع فکری یک مجموعه به طور کامل منتقل نکرد و شاید تعلق و وفاداری به شخصیت‌هایی مثل شیخ عبیدالله شمزین، اسماعیل آقا سمکو و... در مکریان، ناشی از نوعی تمایلات و گرایش‌های فرهنگی حاکم بر ساختار جامعه کرد بودن و سنی بودن بود که همراهی بخش عمده‌ای از مردم با آنان را به همراه داشت.

ساختار اجتماعی مکریان

جابجایی‌های اجتماعی محدودی که روی نردبان اجتماعی به سمت بالا و به سمت پایین و در طول زندگی فردی (درون نسلی یا بین نسلی) در مردان به صورت مرئی و در زنان به شکل نامرئی به وجود می‌آمد، آهنگ کندی داشت. شیوه جابجایی و تغییرات اجتماعی رخ داده در مکریان از چند مجاری محدود همچون ازدواج‌های نسبی و سببی، بدهکار شدن رئیس یا خان یک روستا به فلان بازرگان یا دکاندار شهر که نتیجه آن تحویل دادن مدیریت روستا از خان به دکاندار یا بازرگان و تبدیل شدن تاجر شهری به مسئول و خان روستا؛ بود. (قزلجی، ۱۴۳-۱۵۰ و رحمان قازی، ۱۸۵-۱۸۶) یکی از مجاری درون‌زای تغییر و جابجایی اجتماعی در مکریان، مساجد و حجره‌های آموزشی متون دینی و فقهی بودند که طلبه‌ها (فقه‌ها)ی آموزش دیده در طی سالیان متمادی متشکل از هر لایه یا طبقه اجتماعی در آن، می‌توانست بعد از دریافت مدرک (کسب اجازه)، پیش نماز و ماموستا (مُلا) یکی از روستاهای یا یکی از مساجد شهر گردد. در این صورت هم طبقه و هم شأن و منزلت و مرتبه افراد جابجا می‌شد. مثلاً فرزند یک دهقان فقیر می‌توانست حتی به عالی‌ترین مقام علمی در حوزه دینی و ادبی برسد. کسب جلال و جبروت از طریق تبدیل علم، ثروت و ازدواج به منزلت و قدرت، یکی از مفاهیم محوری بود که در این جابجایی‌های اجتماعی، همه به دنبال آن بودند. داخل شدن در سلک یکی از طریقت‌ها (نقشبندی یا قادریه) تحت عنوان شیخ یا درویش با تکیه بر نهادهایی مثل خانقاه و تکیه و یا پیوستن به دیواخان و دم و دستگاه ارباب یا خان نیز یکی دیگر از راه‌ها و مجاری جابجایی اجتماعی بودند که با انجام توبه و طی طریق مراحل به کمک شیخ جهت ورود به طریقت‌ها و همچنین در نقش کارگزار خان مثل کدخدا، گزیر، سپان و مه‌یتر؛ انجام می‌پذیرفت اما خروج از آن به مراتب بالاتر ممکن نبود. بودند کسانی که هژمونی خانقاه، تکیه، دیوه‌خان و احکام فقهی مسجد را برتافته و علیه آن علناً موضع‌گیری می‌کردند. پیشانی سفیدها یا کل‌بش‌ها از اشنویه تا سقز به صورت پراکنده وجود داشتند. در کنار عوامل درون‌زا موارد برون‌زا نیز در تحول و تداوم ساختار اجتماعی مکریان از طریق ورود یا مداخله زور یا سرزده نقش داشتند. مبادئی مثل مشروطیت، تأسیس کنسولگری و شهیندرخانه دولتهای خارجی در مکریان، جنگ جهانی اول، انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ در روسیه، تغییرات مرزی و تقسیم کردستان به چهار قسمت، تغییر

سلطنت از قاجار به پهلوی، تأسیس ادارات و مؤسسات جدید (مدرسه، دخانیات، بانک‌ها، پاسگاه‌های ژاندارمری و...) و نفوذ اقتصادی متکی بر بازار و جنگ جهانی دوم؛ در روند تغییرات و جابجایی اجتماعی در مکریان کردستان را دگرگون و تا حدودی آهنگ آن را تندتر نمود. تحولات اقتصادی به ویژه تقویت بازار و ورود کالاها و اجناس جدید و تا حدودی مدرن موجب شکل‌دهی مجدد ساختارهای اجتماعی از جمله ساختارهای خانواده شدند. پیدایش هویت‌های جمعی، برجسته‌تر شدن بحث طبقه و رشد نوعی آگاهی طبقاتی بین دهقانان، تفاوت‌های خرده فرهنگی و ساختار بین انواع بودباش در محیط‌های متفاوت مکریان، قشر تحصیلکرده، کارمند و کارگر در شهر و همچنین نقش آفرینی شهر در تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نمایان‌تر گردید.

در تشخیص ساختار طبقاتی و لایه‌بندی اجتماعی ایلات و عشایر مکریان ساکن در روستاها به دو طبقه ۱. نجبا، جنگجویان و مالکان زمین ۲. نوکران مسلح و رعایا (رعیت) می‌توان اشاره نمود. اما در روند تحلیل منطقه باید به گروه دهقانان نیز اشاره نمود که جزوی از نجبا هم نبودند مثلاً در میان عشیره بلباس، یک طبقه دهقان وجود داشت که به هیچ ایلی تعلق نداشتند و تنها پنج یک از محصول برایشان می‌ماند. (لمبتون، ۱۷۲) جزو ستون فقرات و از مهره‌های اصلی و اثرگذار ساختار اجتماعی قرار داشتند اما تحت سلطه ایل‌ها و عشایر درآمد بودند. (نیکیتین، ۲۶۵) وجود اشخاصی به نام روحانیون در میان ایلات و عشایر دال بر وجود طبقه دیگری می‌باشد که در تکمیل ساختار طبقاتی نقش به‌سزایی داشتند. طبقه نجبا در میان مکریانی‌ها، خصوصاً در میان عشایر نیز به ملازاده‌ها که از اعقاب ملایان بودند - شیوخ و اعقاب آنان - بیگ‌زاده‌ها یا خانواده‌های بزرگ اعیان، از قبیل سرداران مکری (بابامیری) در سقر و بوکان و مهاباد - آقاها و آقازاده‌ها یا رؤسای قبایل کم‌اهمیت‌تر و دست‌آخر خانواده مقدسین و سادات تقسیم می‌شدند. (همان، ۳۷۱)

گروه‌های «کولی‌گونه» با عنوان خاندان‌های سایه‌نشین با وضع و موقعیت کاملاً پست و فرودست نیز وجود داشتند که حتی حقیرترین دهقان مکری بر اینها به چشم خواری می‌نگریست. بسیاری از این مردم چادرنشین بودند؛ در گروه‌های دو تا پنج خانواری سفر می‌کردند. (بروین سن، ۱۶۷) کارهای تعمیراتی می‌کردند و غربال، جاروب، ادوات دستی کشاورزی و خرمنی از چوب و پوست حیوانات می‌ساختند. این خانوارها و افراد را در مکریان «قه‌ره‌چی» می‌نامیدند که همیشه از روستایی به روستایی و یا از شهری به شهر دیگر در حرکت و کوچ بودند و زمان ماندگاری و سکونت آنان در حاشیه روستاها و شهرها از چند روز (یک الی دو هفته) تجاوز نمی‌کرد چون بلافاصله وسایل و اسباب ساده و کم خود را حمل بر چهارپایان نموده و به روستا یا شهری دیگر جهت اتراق یک الی دو هفته‌ای، نقل مکان می‌نمودند.

در ساختار اجتماعی ساکنان مکریان نهاد خانواده به دو شکل خانواده پدرسالار (همبسته یا

پیوسته) که پسران پس از ازدواج در منزل پدری و زیر سقف واحدی یا حول یک حیاط زندگی می‌کردند و خانواده ریشه‌ای که در آن تنها یکی از پسران ازدواج کرده در کنار والدین خود باقی می‌ماند و با آنها زندگی می‌کرد؛ وجود داشت گاهی بین این دو نوع خانواده نیز نوع دیگری قرار داشت که به خانواده گسسته یا ناپیوسته (هسته‌ای یا نکاحی اعم از زن و شوهری) مشهور بودند. در این نوع خانواده که تعداد آنان در مکریان خیلی کم بودند، تمام فرزندان پس از ازدواج خانه پدری را ترک می‌کردند.

سیر تحول نهاد خانواده در مکریان از شکل خاندان یا آل و دودمان (به معنای گروه وسیعی از قوم و خویش) تا خانواده ریشه‌ای و سرانجام خانواده هسته‌ای در طول قرن نوزدهم میلادی تا نیمه اول قرن بیستم میلادی یا حداقل از ۱۱۷۹ هـ. ش. / ۱۸۰۰ م. تا ۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۱ میلادی بود که با لحاظ کردن اندازه و ترکیب اعضای خانوار می‌توان سه نوع از خانواده یعنی ساده، گسترده و یا مرکب را بر آن فرض داشت. در طی این مدت روابط و مناسبات خانوادگی شکل ساختار گرفته و نه تنها به عنوان یک واحد اقامتی (مقیم) بلکه گاهی یک واحد اقتصادی و حقوقی نیز محسوب می‌شد. از همه مهم‌تر اینکه نهاد خانواده یک جمع یا جماعت اخلاقی نیز در نظر گرفته می‌شد به شکلی که اعضا به کمک آن شناسایی و همچنین درگیر مناسبات عاطفی و احساسی می‌شدند. در این میان خانواده‌های دهقانان فاقد آگاهی طبقاتی یا به عبارتی فاقد حس همبستگی با یکدیگر در محدوده مکریان بودند و به تعبیری دیگر صرفاً انبوهی از افراد یا خانواده‌های مشابه ولی جدا از هم بودند. چرا که نه خودشان و نه بالاتر از آنان، شأن، مرتبه و منزلتی برای طبقه دهقان منظور نمی‌داشتند.

تحولات اجتماعی مکریان

بررسی تحولات اجتماعی مکریان در برهه زمانی - از ابتدای قاجاریان تا پایان پهلوی اول - در واقع مطالعه و بررسی تاریخ صعود و تنزل یا پیروزی و شکست عشایر است چرا که راه اصلی تضمین امنیت برای تهران و حکومت مرکزی نیز سرکوب یا تطمیع یا شکست همین عشایر منطقه بود. دارا بودن قوای نظامی و تربیت عده قابل توجهی از افراد با روحیه جنگاوری، سبب شد که عشایر مکریان در صحنه سیاسی حضور ملموسی داشته و هر کدام هم برای دفاع از موجودیت و حیثیت عشیره‌ای و حفاظت از املاک، ثروت و افراد تحت مدیریت خود، همواره به حفظ و توسعه قدرت نظامی بپردازند. هر سیاستی که به نحوی از انحا از قدرت خان یا آغا می‌کاست یا نقش ایل را حداقل در منطقه تحت نفوذ خود کاهش می‌داد، با مخالفت آنها که بطور عمده از طریق نظامی صورت می‌گرفت، روبرو می‌شد. همچنان که ایل منگور در برابر ایجاد ارتش متمرکز رضاخان و متحدالشکل کردن لباس مقاومت نمودند. یا در قیام سمکو اتفاق می‌افتاد که برخی از رؤسای عشایر به مصلحت عشیره‌ای خود عمل می‌کرد تا منافع عمومی و

ملی، که این خصیصه گاهی به پراکندگی قوای نظامی این جنبش می‌انجامید. منطق این نگرش، امنیت است. به عبارت دیگر، رفتار عشیره‌ای در مکریان مبنای امنیتی داشت. گاهی چندین عشیره برای حفظ خود و دیگران و نیز برای سرپیچی از حکومت مرکزی و تأمین امنیت با یکدیگر رقابت می‌کردند و گاهی هم فضای حاکم بر آنها فضای بی‌اعتمادی، ناامنی، تطمیع و سرکوب بود اما تبعیت از نظم عمومی مشترک به خوبی رعایت می‌گردید و بدون اینکه دولت دخالت کند مردم خودشان پلیس و حافظ نظم خودشان بودند مثلاً در شهر سقز و ساوجبلاغ جمعیت با شور و هیجان در کوچه و بازار گشت و گذار می‌کردند بی‌آنکه حتی یک مامور دولتی در میانشان باشد. (نیکیتین، ۲۸۳-۲۸۴) به قول ژوبر فرانسوی: «فتح علیشاه قاجار در کردستان جز عنوان شاهی قدرت دیگری ندارد.» (ژوبر، ۶۶)

نظام عشیره‌ای اثرات پایداری در محتوای رفتار نظام اجتماعی - سیاسی مکریان در عصر و همزمان با حکومت قاجاری و پهلوی اول گذاشته بود. شورش‌های گوناگون و سرپیچی رؤسای عشایر و خان‌ها از امر حکومت مرکزی، ریشه در توان نظامی بالقوه و بالفعل آنها داشت. لذا مسأله قدرت ارزش اجتماعی فوق‌العاده‌ای داشت که دستیابی به سایر مزایای اجتماعی و اقتصادی را تسهیل می‌کرد. ستانده‌های این نظام اجتماعی عبارت بودند از: غیرقابل پیش‌بینی بودن افراد و افکار و رفتارهای آنان، فرار از مسئولیت، فقدان حس همکاری و تصمیم‌گیری جمعی و پیگیری اهداف شخصی و رؤسای ایالات و عشایر. این بخش ناخودآگاه فرهنگ اجتماعی - سیاسی، طی سال‌ها از دوره کودکی از طریق خانواده، فرهنگ عمومی و ماهیت و ساختار نظام عشیره‌ای و نظام آموزشی سنتی به فرد، بطور پیچیده و عمدتاً با ابزار روانی و با نتایج سیاسی منتقل می‌شد.

هرچند در نظام اجتماعی مکریان، جایگاه فرد و گروه ثابت بود و زمینه تحرک وجود نداشت اما گاهی جابه‌جایی اجتماعی نیز صورت می‌گرفت. جایگاه هر فرد و گروهی در قالب خوانین، ریش‌سفیدان، میرزاهای، عالمان دینی، نوکرها، رعایا، مهتران و پیله‌وران ثابت بود و تحرک از یک قشر به قشر دیگر از طبقه‌ای به طبقه دیگر سخت بود. لذا این ساختار به شدت با ثبات بود و با هرگونه تغییر به عنوان انحراف از وضع موجود و یا سنت‌شکنی برخورد می‌کرد. وجه تفاوت قدرت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی طبقه زمیندار در مکریان با نظام حاکم در این بود که اکثریت قریب به اتفاق صاحبان زمین در صدد گریز از مرکز بوده و خود را مالک اصلی به حساب می‌آوردند و همیشه از در عنان علیه قاجارها و پهلوی‌ها برمی‌آمدند و یا در کنار پادشاهان قاجار و یا فرماندهان لشکری و نیروهای کشوری پهلوی، به حیاط تقریباً مستقل خود ادامه می‌دادند. (روزولت، ۳۱۲) همچنان که فرماندهان لشکری ارومیه، مهاباد و سردشت از مداخله در منطقه سویسنی در سردشت بدون اذن امرخان رئیس روستای «قه‌له‌رشه» عاجز بودند. لذا دولت

و ارتش از فرستادن ژاندارم و نیروهای نظامی به آن منطقه امتناع کرد. (قزلبجی، ۱۳۹۹: ۴۳) در حالی که در بیشتر نواحی ایران، قدرت اقتصادی و اجتماعی هر طبقه زمیندار تابع اراده دولت بود. مسند محور بودن یکی دیگر از خصایص فرهنگ عشیره‌ای در مکرمان بود که به شکل عمیقی سیستم سیاسی و اجتماعی را دامنگیر و درگیر خود می‌کرد. جلوگیری از رشد دیگری یا تضعیف دیگران یا مانع شدن از ارتقاء دیگران از ویژگی‌های فرهنگ عشیره‌ای مکرمان بود. خان و آغا همه کاره بودند و امتیازات خاص خود را داشتند و زمین‌های بهتری را در اختیار می‌گرفتند و هرآنچه را که بوسیله قدرت به دست می‌آوردند و یا گاهی به ندرت با دولت مرکزی به توافق می‌رسیدند مورد تأیید همگان بود. گاهی یک روستا و در طول یک ماه، چندین بار توسط خان‌ها و رؤسای عشایر دست به دست می‌گردید. (فتح قاضی، ۱۰) مثلاً روستای میره‌ده از توابع مهاباد و قزلبجی، که مرکز مناقشه و درگیری‌های شدید عشایر و طوایف بود. (همان، ۱۰۹) چندین بار در طول سال فتح و ظفر می‌گردید و هر بار هم انبار غله و علوفه‌ی این نواحی غصب می‌شد. تحولات اجتماعی مکرمان و فرهنگ عشیره‌ای آن بی‌تأثیر از وضعیت اجتماعی و سیاسی حکومت قاجاری و پهلوی هم نبود آغا محمد خان، پسر محمد حسن خان قاجار که پدرش به دست زندیه به قتل رسیده بود، با تحقق اتحاد ایلیاتی قاجارها و پیوند دادن دیگری ایالات به این مجموعه، امکان حکومت قاجاریه بر ممالک محروسه ایران را فراهم آورد. در دوران سی وهفت ساله فتح علیشاه، فردمحموری، فرهنگ تملق و ظلم حکومت مرکزی به ولایات و نواحی گسترش پیدا کرد. احمد سیف به نقل از فریزر می‌نویسد: «فتحعلی شاه به ایران به عنوان وطنش نگاه نمی‌کند ... او به ایران به صورت مایملکی اجاره‌ای می‌نگرد که از مدت اجاره نامطمئن است و همین موجب می‌شود که او باید مادام که در قدرت است تا می‌تواند از همگان بستاند.» (سیف، ۱۴۰۱: ۶۳) در دوران ناصرالدین شاه وضعیت فرهنگی اجتماعی و سیاسی قاجارها و ایران به مراتب غیره عقلایی‌تر شد. (سریع القلم، ۱۳۹۲: ۸۳) جرج کرزن انگلیسی ایران را سرزمینی خواند که به خاطر شهرهای مرده و یا در حال مرگش شهرتی به هم زده است. (کرزن، ۱۳۶۲: ۳۵۶-۳۵۷) آزادی‌خواهی مظفرالدین شاه کاملاً اجباری و غیرطبیعی بود و اصلاً مفهوم مشروطیت و دموکراسی را درک نمی‌کرد تا طرفدار و حامیان آن گردد. (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۹: ۹۰-۹۱) فرهنگ استبدادی قاجاریه از یک طرف و تربیت‌های ناصحیح روس‌ها از طرف دیگر، محمدعلی شاه را شخصی زورگو، مستبد، وابسته، خرافاتی، عاشق مال دیگران، بدقول، بدنفس، قدرت‌پرست، بدخواه ملت، بی‌اعتماد، ناامن، ترسنده از اقویا و متفرعن بار آورده بود. (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۹: ۱۳۳) به سلطنت رسیدن احمد شاه دوازده ساله به دنبال بحرانی که پدرش بوجود آورده بود، صرفاً تاکتیکی برای حفظ مرکزیتی در نظام اجتماعی و سیاسی آشفته ایران بود. قاجارها از این به بعد توان و تشکیلات لازم برای ادامه مدیریت کشور را نداشت. (سریع القلم،

۱۳۹۲: ۱۰۰) در عصر پهلوی اول بار دیگر مبنای تمرکز تصمیم‌گیری و دیکتاتوری نظامی بنیانگذاری شد. هرچند نقش مستقیم بافت عشایری در نظام اجتماعی و سیاسی ایران تقلیل پیدا کرد ولی فرهنگ حذف، فقدان تسامح، پدرسالاری، عدم تحرک فرد، ضعف نقش توانایی‌های فرد در عرصه اجتماع و سیاست، قانون‌گریزی، قاعده‌گریزی، غارت سنتی و مدرن، گروه‌گرایی به معنای حذف دیگران و عدم توانایی در ایجاد رقابت سالم میان گروه‌ها، استفاده از روش زور در حل و فصل اختلافات و تضادهای اجتماعی و سیاسی و فردمحوری همچنان در فرهنگ عشیره‌ای و ساختار اجتماعی و سیاسی فرد در عصر پهلوی اول هم ادامه پیدا کرد. دکتر آسو در خاطرات خود راجع به نحوه انتقال قدرت از احمدشاه قاجار به رضا شاه پهلوی و شیوه حکمرانی پهلوی اول اینگونه داد سخن کرده است:

احمد شاه آخرین شاه قاجار آماده سفر به فرنگ بود، اسلاف او در گذشته به فرنگ رفته بودند ولی این سفر با آن مسافرت‌ها فرق می‌کرد و زمان هم تغییر پیدا کرده بود. در پشت پرده دست پر قدرتی در کار بود که یک عروسک را برمی‌داشت دیگری را به جایش می‌نشاند. احمدشاه با دسایس و حیل، روانه کشور فرنگ - پاریس شده بود، رضاخان ماهرانه حکومت را قبضه کرده و شالوده سلطنت پهلوی را پی‌ریزی می‌کرد و به اطراف و اکناف مملکت مسافرت می‌کرد. با سران عشایر و تاراج‌گران حقیقی مردم همدست می‌شد. نقشه‌های شیطانی می‌نمود، مردان صادق از مصدر کارهای حساس کنار زده می‌شدند، شیدانی دست‌نشانده و معلوم الحال و فرماندهان تریاکی و دزد و رشوه‌بگیر امور مملکت را به دست می‌گرفتند. در اثر فشار تدریجی نیروهای دولتی و عشایری از هر طرف، اسماعیل آقای سمکو میدان را تخلیه کرده و به ترکیه و عراق رفته بود. (آسو، ۱۳۷۴: ۲۷-۲۸)

هدف حکومت مرکزی و کشورهای استعمارگری همچون روسیه و انگلستان در این برهه زمانی، کاستن از قدرت نظامی، اجتماعی و سیاسی و در نهایت سرکوب عشایر به هر قیمتی بود. چرا که به قدرت جنگی، بی‌باکی و هجوم ویرانگر آنان واقف بودند و صحیح نمی‌دانستند که این نیروی عظیم را به حال خود بگذارند (اکبری، ۱۳۵۷: ۳۶-۳۷) و اجازه دهند که آزادانه بدون اجازه هر کاری که تمایل دارند انجام دهد که برای رسیدن به این آرزو و هدف می‌بایست عشایر و ایلات مبارز و استقلال‌طلبی مثل سمکو... را در تمامی کردستان خصوصاً مکریان سرکوب نمایند.

در این فضا، عموماً سکوی بقا به قدری اهمیت داشت که باور داشتن و فکر کردن و تحول عقلایی و ابزاری در آن اعتباری نداشت. مکانیسم بقا بر اعتقاد غلبه ابدی داشت و حفظ نظام سلسله‌مراتبی ایلی (کدخدا، کلانتر، خان و ایلخان)، که به صورتی در همه ادوار حیات عشایری وجود داشته موجب وحدت و یکپارچگی آنان بوده و اعضای یک عشیره را به صورت روح و اراده

واحد درمی آورد. (شعبانی، ۱۳۷۴: ۸۵) گردهمایی خویشاوندی با منشاء عشیره‌ای و طایفه‌ای به هنگام ضعف فرصت‌های گفتگو و بی‌عدالتی در جامعه، نقش و واسطه و مبدأ از سرگیری روابط دوستانه را بازی می‌کردند. لذا افراد و گروهها برای رویارویی با مظاهر تهدید و ترس، ظلم و نیازمندی، در جستجوی امنیت و ثبات به شالودهٔ عشیره‌ای و طایفه‌ای با چارچوب‌های اجتماعی متوسل می‌شدند. هم‌چنان که بعضی از گروه‌ها در روستا با تمام وسایل قانونی، سیاسی و مادی موجود در جستجوی حقوق تاریخی خود بودند، خصوصاً هنگامی که خواهان اتحاد و ساخت استراتژی خویش و تنظیم درگیری‌های داخلی بودند. جمعیت مردم عادی و غیرعشیره‌ای نیز بعضاً از اعضای اصلی عشایر بیشتر بود، اما وضعیت سیاسی مکرمان تابع اربابان زمیندار خود «عشایر» بود و همین عنصر بود که به هنگام ناتوانی حکومت و یا تهاجمات بیگانگان، برای دفاع از موجودیت و سرزمین خویش، مردم غیرعشیره‌ای تابع خود را تحت اراده و قدرت ایلی (سازمان منسجم مالکان و زمینداران هم‌تبار یک منطقهٔ مشخص) جمع می‌کردند و از کیان و موجودیت منطقهٔ خود به دفاع برمی‌خواستند.

در بیشتر مناطق کردستان مکری مردم عادی روستایی و اغلب خدمه عشایر، از گروه رعیت بودند. آنان اکثریت جمعیت قلمرو ایل را تشکیل می‌دادند. در حالی که اعضای اندک ایل، از گروه مالکان زمیندار بودند و موقعیت اجتماعی و اقتدار محدود سیاسی داشتند. (ابریشمی، ۱۳۸۵: ۲۸) بنابراین اکثریت ایل‌ها و عشایر مکرمان یکجانشین بودند منتهی شیوهٔ تولید عشایری داشته و تولید آنها مبتنی بر شیوهٔ متحرک رهم‌داری و کشاورزی کاملاً سنتی بود. (نیک‌خُلق - عسگری نوری، ۱۳۸۸: ۵۹) روستاها و دهواره‌های عشایری بخش بزرگی از جمعیت مکرمان را تشکیل می‌دادند. لذا سازمان‌یابی ایلات و عشایر مکرمان، بیش از هر چیز تابع اوضاع جغرافیایی و سیاسی منطقه بود و در مکرمان هر ناحیه نام خاص و عشیره‌ای حاکم را داشت مثل منگورایه‌تی، گهورکایه‌تی و... که اشاره به مناطق ایلی و اهالی غیرایلی نواحی ایل‌های منگور و گهورک بود. اما در مقیاسی وسیع‌تر امارت مکرمانی یا مکری گفته می‌شد. اسم مکری یا مکرمانی هم‌نام ایل خاصی نبود، بلکه نام منطقه بود ولی نام یکی از ایل‌های این منطقه، به امارت مکری منسوب شد مثل ایل مکری. (ابریشمی، ۱۳۸۵: ۳۰) در دو قرن اخیر به سبب اقتدار ایل‌ها و از میان رفتن حاکمیت امارت، نام ایل‌ها و مناطق ایلی بیشتر مطرح گردید. بدین ترتیب نظام فکری و فرهنگ رفتاری که انسان کُرد با خود چه آگاهانه و چه ناآگاهانه حمل می‌کرد، تحت تأثیر ساختار اجتماعی بود که در آن می‌زیست. محمد قزوینی زوموم‌الاکراد را تصحیف رموم‌الاکراد دانسته (قزوینی، ۱۳۳۷: ۵۳۱۷) حال آنکه لسترنج با استناد به ابن خرداد به و دخویه، زم را از کلمهٔ زومه که گویا در کُردی معنی قبیله می‌دهد شناخته است که البته این تعبیر در میان عشایر کُرد و در دورهٔ مورد نظر نیز متداول بوده است. مقدسی این زم کردها را دارای قلعه، روستا، مسکن و

چراگاه دانسته و به شکلی آنان را اسکان یافته دیده است. لسترنج به نقل از مقدسی می‌نویسد: در ناحیه کوهستانی فارس که بعدها به کوه گیلویه معروف گردید پنج قبیله کُرد سکنی اختیار کرده بودند که به آنها زم کُردها می‌گفتند و در این ناحیه در قرن چهارم چراگاه‌ها و مسکن آنها قرار داشت. مقدسی از قلعه متعلق به کُردها گفتگو می‌کند که در کوهی نزدیک مسکن آنها واقع بوده و گوید روستایی و رودخانه‌ای دارد و در میان کوهستانی دارای باغستان و نخلستان واقع است و میوه بسیار دارد. (لسترنج، ۱۳۸۳: ۲۸۷)

تطورات اجتماعی در بین روستایان مکری

جمعیت دهات، مرکب و مختلف بود از مالکان و کسانی که در واحدهای زراعتی کار می‌کردند یا صاحب آنها بودند. به غیر از این گروه، باید از کارگران کشاورزی، خوش‌نشین‌ها و صنعت‌گران صنایع دستی مانند نجار و آهنگر، مقامات رسمی مانند کدخدایان، پیشه‌وران مانند دکاندار روستا، افراد طبقه روحانی (لمبتون، ۴۶) و آسیابان‌ها نیز نام برد. جامعه روستایی مکریان کردستان هم و به طور کلی (مثل بیشتر نواحی ایران) از سه نظام دهقانی، قبیله‌ای - دهقانی و عشایری شکل یافته بود. اصطلاح روستا، ده یا دهات برای جوامعی با نظام دهقانی در نظر گرفته شده بود و بعضاً نیز اصطلاح «طایفه» برای نامیدن جوامع روستایی با نظام قبیله‌ای - دهقانی به کار می‌رفت. (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۵) نهاد خانواده در روستاهای مکریان ترکیبی متفاوت از خانواده‌های موجود در شهر را داشته و عموماً بزرگ‌تر و گسترده‌تر بودند هرچند که تفاوت زیادی بین این دو نبود و نمی‌توان گفت که شهرنشینی توانسته بود شکل عمومی خانواده را تغییر داده باشد اما خانواده‌های شهری عموماً کوچک‌تر بودند. دهکده یا روستا در مکریان کردستان جامعه‌ای بود دارای یک واحد تشکیلاتی که در آن دسته‌هایی از مردم خود را برای همکاری اقتصادی و سیاسی متشکل می‌کردند و هر جا که «مزرعه»‌ای احداث می‌گردید در غالب موارد این مزرعه تابع یک ده اصلی بود. (لمبتون، ۳۷) اساس ده را زمین مورد تصرف دهقان تشکیل می‌داد. (همان) غالباً خانه‌های ده یا روستا به همدیگر چسبیده بودند. قسمت مرکزی ده را مسجد و دکان ده (در صورتی که ده دارای دکانی باشد) تشکیل می‌داد. تا زمان رشد تجارت و بازرگانی، در اکثر روستاها تقریباً مستقل، عملاً خودکفا و از لحاظ اقتصادی خودمختار و اغلب خودگردان بودند. (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۲۰) هرچند که عشایر و قبایل اسکان یافته کُرد در آذربایجان غربی و مکریان به بیشتر از ۱۵ عشیره، هفتاد و پنج خرده قبیله و ۸۰۰ الی ۹۰۰ طایفه تقسیم می‌شدند اما بسیاری از طوایف، ده یا دره سکونتگاه خود را داشتند و به سرکردگی کدخدا یا ریش‌سفیدان‌شان زندگی می‌کردند. (همان)

تمایل دستگاه حکومت مرکزی برای دریافت هر چه بیشتر خراج از کشاورزان و خرده مالکان و سنگینی این بار گران بر دوش دهقانان، سبب محتاج شدن بیش از پیش آنان به طبقه

نسبتاً غنی و زورمندی گردید که خود را مرجع قدرت فرض کننده و سد معبری در مقابل حکومت مرکزی و یا واسطه بین دهقانان و حکومت مرکزی قلمداد می‌کردند. همین سبب شد که یک طبقه مقتدر از ملاکان به وجود بیاید و خرده مالکان به درجات پست‌تر اجتماع تنزل کنند. به گفته خانم لمبتون رفته‌رفته یک جمعیت دهنشین شبه برده‌داری ظاهر گردید. (لمبتون، ۳۶) هرچند که اساس ده را زمین مورد تصرف دهقانان تشکیل می‌داد و مقدار آن را به دو طریق عمده حساب می‌کردند. یا بر حسب «جفت»، یا بر حسب سهم آب که این تقسیم ده به جفت غالباً هم در مورد املاک اربابی مشاهده می‌شد و هم در مورد املاک خرده‌مالک و این یعنی اینکه نخست روستایی در روستا وطن گرفته نه مالک و ارباب.

جمعیت ساکن روستایی در مکرمان را گروه‌های اجتماعی درهم تنیده‌ای تشکیل می‌داد که همان طوری که گفته شد، اکثر روستاها به استثنای مناطق نزدیک به شهرها به لحاظ جغرافیایی، اقتصادی و گاهی فرهنگی خودکفا و مستقل بودند. این انزوای اقتصادی به واسطه تقسیم‌بندی‌های اجتماعی تقویت و تشدید می‌شد. حتی در مناطق غیر ایلی نیز برخی روستاها بر اساس تیره‌های مشخص تقسیم شده بودند و سلسله مراتب ایلی و تیره‌ای بخش عمده‌ای از ساکنان روستاهای مکرمان را تشکیل می‌دادند.

هر روستایی تحت سرپرستی کدخدا اداره می‌شد که در عمل هم دست کمی از آقا (خان) نداشت. وی توسط آقای روستا انتخاب می‌گردید و با کمک ریش‌سفیدان مجموعه‌ای از فعالیت‌های تأثیرگذار همچون: میانجیگری در دعوها، تصمیم‌گیری‌های جمعی و اجرای آنها، تقسیم آب در کشتزارها، نگهداری زمین‌های مشترک، جنگل، نگهداری حصارهای روستایی ساکنان، نظارت بر گردش سالانه برخی زمین‌های کشاورزی به منظور کسب اطمینان از اینکه خانوارهای روستایی به طور منصفانه‌ای به زمین‌های حاصلخیز دسترسی دارند، هماهنگی گروه‌های شخم‌زنی، گردآوری مالیات و سهم مالکان به مالکان و مقامات محلی، تعیین سهم و میزان مالیات پرداختی هر یک از روستاها و خانوارهای روستایی را برعهده داشت. او نزد دنیای خارج از روستا به ویژه نزد زمینداران، رؤسای ایلات و مقامات شهری، نماینده روستا به شمار می‌رفت. خلاصه اینکه کدخدا همه کار بود: قاضی، پلیس، مدیر، دیپلمات و مأمور مالیات. کوخا سمایل (کدخدا اسماعیل) در روستای گولان مکرمان در حد یک آقا در میان مردم اقتدار و نفوذ داشت. بیگزاده‌های منطقه از او حساب می‌بردند. (سه جادی، ۲۰۱۰: ۵۲۱)

مردم روستا جرأت نه گفتن به کدخدا را نداشتند و در صورت وقوع چنین اتفاقی شخص خاصی مورد غضب آقای روستا و عتاب وی قرار می‌گرفت اما گاهی هم که مردم ده از رفتار و اعمال مزورانه و مستبدانه کدخدا به ستوه می‌آمدند از طریق چند نفر ریش‌سفید جریان گله و شکایت از وی را پیش آقا مطرح و خواهان قضاوت و اجرای حکم از جانب وی در رابطه با اعمال

و رفتار کدخدا می‌شدند که به تذکر لسانی و اگر قضیه جدی‌تر می‌شد، به برکناری کدخدا می‌انجامید. پروانه آبراهامیان در کتاب تاریخ ایران مدرن و از قول ادوارد برگس انگلیسی که املاک سلطنتی در آذربایجان را بررسی می‌کرده است، می‌نویسد: (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۶۰)

اگر اکثریت قابل توجهی به برکناری کدخدا مصمم باشند، نه من، نه حاکم و نه خود شاه نمی‌توانند مانع از این کار شوند ... من نام این عمل را انتخابات می‌گذارم چون اصطلاح بهتری برای آن سراغ ندارم، گیرم گردهمایی و رأی‌گیری در کار نیست. موضوع در میان خودشان حل و فصل و بر سر آن توافق می‌شود. آنان با یکدیگر صحبت می‌کنند و اگر اکثریت عمده در مورد کسی نظر مثبت داشته باشند، مقامات نمی‌توانند با خواست همگانی مخالفت کنند و اگر این اتفاق روی دهد، مردم سر حرف‌شان خواهند ایستاد و مالیات نخواهند داد. اگر حاکمی بخواهد خودکامگی به خرج دهد، ممکن است دو یا سه نفر از سرکردگان روستایی را دستگیر و تنبیه کند، اما این کار هیچ نتیجه‌ای ندارد و همه عقلاً به این نتیجه می‌رسند که بهتر است حاکم اجازه دهد روستاییان به راه خود بروند.

بنابراین خودبستگی و ارتباطات ضعیف بین واحدهای روستایی از یک طرف خودکفائی محلی از سوی دیگر، نوعی همبستگی گروهی و خودکفایی اقتصادی را برای روستاییان به همراه داشت.

از عصر ناصرالدین شاه به بعد و با ورود کالاهای خارجی به مکریان در برخی روستاهای بزرگ همه طبقات از جمله خرده مالکان، صنعتگران، دکانداران و چاروادار دیده می‌شدند. (لمبتون، ۴۶ و گلاویژ، ۲۸۵-۲۸۶) در برخی از روستاها روحانیون مهم جایگاه و پایگاهی نداشتند چرا که شیخ (طریقت) در خانقاه که جایگزین مسجد شده بود، نقش روحانی را نیز ایفا می‌کرد و از حضور روحانی در قلمرو خود جلوگیری می‌کرد. مثل روستای خانقاه در سقر و زنبیل در بوکان که در آنجاها گردهمایی از مریدان و دراویش به گرد شیخ و خانقاه وی جمع می‌شدند. وجود مساجد در روستاها لازمه وجودی گروه‌هایی مثل ملا یا روحانی درس‌خوانده در حجره، مؤذن و خادم مسجد تحت عنوان «مچ‌آور» را ضروری می‌کرد. اکثر مساجد خصوصاً در روستاهای بزرگ مثل مَرخُز و ترجان و ... حجره و طلبه داشتند. شش‌دانگ روستای قازلیان و سه دانگ قراء قائل‌آباد، شیلان‌آباد و زنبیل وقف مسجد و مدرسه علوم دینی ترجان شده بود و ولیعهدهای قاجاری در تبریز هر ساله برای مدرسین و علما و فقهای آنجا هدایایی ارسال می‌کردند و حتی مظفرالدین شاه از شنیدن خبر وفات ملا علی قزلبچی (مدرس ترجان) متأثر شده است. (فاروقی، ۱۳۷۷: ۵۷-۵۸) بعد از انقراض قاجارها و در عصر پهلوی اول، ده بزرگ و پُرجمعیت گلولان در مکریان نیز دارای مسجد، سرا و مدرسه علوم دینی خوبی بوده است. (سه جادی، ۵۲۱)

در بیشتر مناطق و در اکثریت دهات، منزل آغا (قلا) و مسجد نزدیک به هم ساخته شده‌اند

و لزوماً ارتباط تنگاتنگی میان آقا (بگ)، روحانی ده، تهرخان، شیخ و کدخدا برقرار بوده است و گاهی در تأیید و یا رد یکدیگر فعالیت می‌کرده‌اند.

گروه تهرخان به تعداد ۵ الی ۶ خانوار و یا گاهی بیشتر در هر روستای مکرمان قرار داشتند و همگی دارای جایگاه اجتماعی قوی و معقولی بوده و سمت ریش‌سفیدی داشتند. این گروه از بیگاری و امر و نهی‌های آغا و کدخدا معاف بودند. آقاها به نصایح و مشورت‌های تهرخان در جهت بهتر اداره کردن روستا و نحوه برخورد انسانی‌تر با رعیت و دیگر زبردستان به خوبی گوش می‌دادند. گاهی آقا را امر و گاهی نهی هم می‌کردند.

زیرنظر کدخدا (گزیر) اشخاص با عناوین و سمت مه‌یتر (رسیدگی به اصطبل و ...) و سه‌پان (رسیدگی به مزرعه و آبیاری، گوسفندان و دیگر حیوانات اهلی) امورات روستا و اوامر آقای روستا را اجرایی می‌کردند. جماعت گزیر، مه‌یتر و سه‌پان مردم را به بیگاری (سُخره) می‌گرفتند. تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی از قدرت و نفوذ کدخدا کاست اما از ساختار اجتماعی مکرمان حذف نشدند بلکه تبدیل به کدخدای دولتی شده و در کنار مأمورین امنیه و سایر کارکنان دولتی، انجام وظیفه می‌کردند. (مرادی نیا، ۱۳۹۸: ۱۴۷) شناسایی پسران به سن نظام وظیفه رسیده و اجبار خانواده‌ها برای تحصیل فرزندان‌شان از عمده کارهایشان بود. (رحمان قازی، ۲۲)

چوپان‌های روستا. نقطه اشتراک همه ساکنین از جمله خانواده‌های بزرگ و دارای تمکن مالی بودند که با استخدام آنان برای مدتی معین و دستمزد جنسی مشخص، گله‌های گوسفند، گاوها و بره‌ها را به صورت جداگانه در چراگاه‌های عمومی نگهداری می‌کردند. برخی از روستاهای مکرمان مثل آلتون سفلی در منطقه سقز زیر نفوذ و مالکیت ۲ الی ۳ آقا (بگ) بودند که این مسأله سبب شده بود تا به تعداد آقاها، کدخدا و دیگر زیرمجموعه‌های آنان نیز افزایش پیدا کند و نوعی چند دستگی ایجاد شود.

تطورات اجتماعی ایلات و عشایر مکری

عشایر کُرد ساکن در مکرمان نیز دارای افتراقاتی با سایر عشایر غیر کُرد در این محدوده جغرافیایی بودند. آنان از یک ریشه و یک اصل هستند. صرفنظر از طوایف سقز که اختلاطی با طوایف جنوبی‌تر کردستان یافته و دخل و تصرفاتی از نظر لهجه‌ای دارند و همچنین طوایف و عشایر شمالی‌تر کردستان که لهجه کرمانجی شمالی را به کار می‌برند، بقیه آنها عمدتاً به لهجه سورانی یا مکرمانی صحبت می‌کنند. این پیشینه از تاریخ جامعه کُرد نشان از وجه تمایزات میان کُرد و غیر کُرد از نظر واژگان و اسامی خاص، ساختار و اقتصاد عشیره‌ای دارد که اسکان یافتگی و اقتصاد روستایی از تمایزات عمده و ساختار خاص عشایر کُرد از دیرزمان تا دوره مورد نظر در قیاس با سایر عشایر غیر کُرد در ایران می‌باشد. بطور کلی زبان اصلی همه این عشایر کُردی است اما با لهجه متفاوت. ابراهم و. ویلیام جکسن در سفرنامه خود تحت عنوان «ایران در گذشته

و حال « مدعی است که ارومیه و جنوب ارومیه شهر زرتشت است و مغان آن را بنیان نهاده‌اند و از قول مورخان و جغرافیدانانی همچون ابن خردادبه و یاقوت حموی جنوب ارومیه را «مدینه زرتشت» معرفی می‌کند. (تابانی، ۹۵-۹۶ و کردستانی، ۱۲۳) شاید به همین دلیل باشد که خیلی از مورخان اعتقاد به مادی بودن کُردها (تابانی، ۹۵-۹۶ و کردستانی، ۱۲۳) در این نواحی داشته و لهجه زبان آنان را نزدیک به زبان اوستایی قلمداد می‌کنند. (نیکیتین، ۳۴۸)

ایل و بزرگ ایل، طایفه، تیره و خانوار جزو ارکان اصلی واحدهای اجتماعی ایلات و عشایر مکریان به حساب می‌آیند. بعضی از آنها به منظور حفظ امنیت و گسترش نفوذ ایل، طوایف و ایل‌های دیگر، را زیر سلطه خود در آورده و یک کنفدراسیون بزرگی را تشکیل می‌داده‌اند، چنین ایل‌هایی از نظر جمعیت، وسعت سرزمین و تشکیلات سیاسی به مرحله‌ای از رشد رسیده بودند که می‌توانستند در صورت امکان به تشکیل جنبشی اجتماعی و سیاسی اقدام کنند.

ایل در مکریان اصطلاحی بوده است کلی که به گروهی که در سرزمین معین با نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاص که غالباً منشاء خویشاوندی و دودمانی غیر واحدی دارند و دارای اجزایی نیز می‌باشد، اطلاق می‌گردیده است. (طیبی، ۱۳۷۱: ۱۳۳)

ایلات و عشایر این حوزه جغرافیایی اگرچه ساخت زندگی اجتماعی و فرهنگی آنها با نظام چادرنشینی و زندگی کوچ همانندی دارد، ولی چون در روستاها زندگی می‌کردند (به اصطلاح یکجانشین و وابسته به زمین بوده‌اند) شیوه معیشت آنها در درجه اول کشاورزی، سپس دامداری متحرک بوده است.

ساخت اجتماعی ایلات در مکریان متشکل بوده از اجتماعی از مردم با خصوصیات قومی یکسان و مشابه و در سرزمین معین. عضویت افراد آگاهانه و بر اساس رابطه مستحکم خویشاوندی استوار و دارای اقتصاد محدود، مبتنی بر یک یا دو شیوه تولید (کشاورزی - دامی) و نظام زندگی کوچ یا یکجانشینی و صنایع دستی و سایر فعالیت‌ها در کنار فعالیت‌های مربوط به دام بود چرا که دارای زمین و مرتع خاص خود نیز بودند. دولت‌های قاجار و پهلوی اول سیاست تخته‌قاو (اسکان) را در قبال ایل‌ها و عشایر مکریان پیاده نمودند که هدف اصلی از اجرای این چنین سیاستی بُعد سیاسی آن بوده است و در مرحله آخر اسکان با انگیزه‌های توسعه و عمران. تغییرات بنیانی در نظام عشایری مکریان و هدایت آنها به سوی کشاورزی و دامداری مدرن (به جای دامداری سنتی) و استفاده از امکانات تازه برای پیشرفت اقتصادی، اجتماعی، سبب گردید تا دولت‌های قاجار و پهلوی اول زیر پوشش عمران و توسعه، عشایر را به اسکان و یکجانشینی هرچه بیشتر تشویق نمایند این در حالی است که اکثریت ایلات و عشایر این منطقه اسکان یافته بودند مگر در موارد نادر که برخی از آنان به قشلاق و بیلاق می‌پرداختند.

جوامع ایلیاتی و عشایر کُرد موجود در مکریان با اینکه در گذشته دارای ساخت واحدی

بودند اما به مرور نظم و انسجام خود را از دست دادند. شاید دلایلی مثل پراکندگی جغرافیایی در سرزمینی بسیار وسیع و گسترده - پراکندگی سیاسی در محدوده جغرافیایی کشورهای غیر از ایران (عراق و ترکیه) - برخورد فرهنگی با جامعه‌های ناهمگون مثل ترک و عرب و اخذ عناصری از فرهنگ سیاسی آنها و در نهایت دخالت دولت‌های ترکیه و عراق در بافت سنتی جامعه عشایری و سلسله مراتب ساختی و فونکسیون و همچنین اعمال سیاست‌های مرکزگرایانه قاجارها و رضا شاه پهلوی در تغییر بافت اجتماعی، سیاسی برخی از ایلات کرد واقع در مکرمان تأثیر داشتند. مثلاً شکاک‌ها از بافت اجتماعی ایل - تیره - طایفه - باب - زومه و هوز تشکیل یافته بودند و در حالی که هرکی‌ها از ایل - طایفه - باب - تیره - زومه و مال. لذا اتحادیه‌ها از طوایف و تیره‌های مختلف به دلیل سیاسی و اقتصادی تشکیل ایل واحدی را می‌داده‌اند مانند بلباس که از اتحاد پنج قبیله سازمان یافته بود.

از نظر ساختی، کارکردی برخی از ایلات کُرد مُکری و در موارد استثنایی از دو قشر متمایز دائمی و ثابت و دیگر قشر متغیر تشکیل یافته بودند. قشر ثابت عبارت است از هسته‌ای از خانوارهای اصلی که با رئیس قبیله خویشاوندی دارند، حال آنکه قشر متغیر گروه‌هایی هستند که گاه خود را به این عشیره و گاه به آن عشیره‌ای دیگر می‌بندند. مثلاً ایل هرکی از دو قشر متمایز تشکیل شده بود تیره‌هایی که حق انتخاب و عزل رئیس ایل را دارند به «بیساقا» و تیره‌هایی که حق رأی نداشتند به «ملت» معروف بودند. (اسکندری نیا، ۴۱۰)

به هر صورت ایلات و عشایر مکرمان در کنار پادشاهان قاجار به حیات تقریباً مستقل خود ادامه می‌دادند تا زمان جنگ اول جهانی، یعنی هنگامی که بخش شمال غربی ایران و تمام نواحی مکرمان میدان تاخت و تاز ارتش (عثمانی) و روس شد و جامعه ساکن در این نواحی از ویرانی و خرابی ناشی از هجوم نیروهای روسیه متضرر شدند. نظام عشایری مکرمان تهدیدی عمده برای صلح و ثبات قاجارها و پهلوی به شمار می‌رفتند و همچنین منبع ارزشمند درآمد و سربازان سوار نامنظم. اما رؤسای عشایر و ایلات بزرگتر می‌توانستند از دادن مالیات خودداری کنند که این مسئله دال بر وجود نوعی خودمختاری بالقوه در این ناحیه بود. گرچه به ندرت پیش می‌آمد که بعضی از آنها در گروه‌های بیش از چند هزار نفر جنگجو متحد می‌شدند و رهبری که جاه‌طلبی در سطح ملی داشت فرماندهی آنها را بر عهده می‌گرفت، همانند قیام شیخ عبیدالله شمزین در سال ۱۲۵۹ هـ. ش. / ۱۸۸۰ م. (نادر میرزا، هسته نیروهای نظامی کنفدراسیون بزرگتر، از جنگجویان خاندان‌های بزرگتر و آگاه‌ها که ممکن بود اسکان یافته یا چادر نشین باشند تشکیل می‌شد، و ثانیاً ملازمان و محافظان مسلح آنها، از بین تهیدستان، چه روستایی و عشایری، استخدام می‌شدند. اگرچه شالوده جامعه عشایری در ایران اهل قاجار و پهلوی، چادر نشینی و شبانی بود اما در مکرمان به صورت اسکان یافتگی در روستا و تا حدودی نیمه

چادرنشین بود (کیاوند، ۱۳۶۸: ۱۹) و اهمیت آنها را باید در توان بالقوه آنها، به هنگام متحد شدن توسط یک رهبر نیرومند، در بسیج سواره نظام قوی دانست. گرچه این سپاهیان هنگامی که بسیج می‌شدند به ندرت از هزار مرد تجاوز می‌کردند، اما سازمان‌یافته‌ترین و بهترین نیروی سوار در منطقه را در آن زمان تشکیل می‌دادند. از سوی دیگر، نیرویی که در اختیار رؤسای عشایری اسکان یافته بود و از صد نفر تجاوز نمی‌کرد و معمولاً فقط در امور محلی فعال بود. با این وجود، عناصر فعال عشایری به عنوان مسأله‌ای در امور سیاسی ملی، بیشتر از میان عشایر مسکون در روستاها و زمیندار استخدام شده بودند.

فرآیندهای مؤثر بر سازمان عشایری در مکریان در بوم‌شناسی، اقتصاد و جمعیت عشایری و زمینه‌های فرهنگی نظیر حقوق مالکیت پدربارانه، پدرسالارانه و فردی ریشه داشت. توانایی استخدام افراد مسلح، تخصیص حق مرتعداری به گروه‌های پدربار، افزایش جمعیت، و گرایش درازمدت به یکجانشینی یا تعدی به یکجانشینان نیز منشاء سازمان عشایری به حساب می‌آمدند. رفتار اقتصادی قشر ارباب و رؤسای عشایر و روستاها بیشتر ناشی از مرتع، تکیه بر زراعت، خرید یا سلطه بر روستا و به طور کلی حول محور درآمد مستمر و ثابت بود که گاهی رقابت و چشم و هم‌چشمی هم در آن پدیدار بود.

گروه‌های سیاسی اساسی و عشایر (ایل، طایفه) معمولاً متشکل از ۵۰۰ خانوار به بالا بودند. بعضی‌ها با آنکه تبار مشترکی داشتند اما وابستگی به زمین و مرتعداری بیشتر مورد ادعا بود اما عناصر ناهمگنی ظاهراً اساس وحدت آنها را وفاداری به یک رئیس (آغا، بیگ) تشکیل می‌داد که با تکیه بر همین عناصر قدرت بحث و مذاکره با مقامات محلی و مرکزی درباره روابط دوجانبه را داشت. تبدیل ثروت به منزلت و قدرت (جلال و جبروت) از طریق دادن پیشکش‌ها، هدایا و مهمان‌نوازی‌های آن‌چنانی جهت دست و پا کردن طرفدار و دایره وفاداران گسترده، از جانب خان‌ها و رؤسای مکریان متداول بود زیرا اقتدار برخی از خان‌ها بسته به آن چیزی داشت که خان بتواند از قبیل تک‌تک رعایای خود به چنگ آورد. داشتن رعایا و زیردستان بی‌شمار مایه عزت و افتخار و سربلندی یک رئیس عشیره یا خان یک روستا به شمار می‌آمد و این قدرت را به او می‌بخشد که رقبای خویش را خوار و خفیف سازد.

اتحادیه یا کنفدراسیون‌هایی بودند که جمعیت آنان از دو هزار خانوار تا ۲۰ هزار را با رهبری یک ایل بیگی یا ایلخانی اداره می‌نمودند. خوشه‌های عشایری مگری با پنجاه هزار خانوار (اوبن، ۱۳۴) که غالباً رئیس آن را مناسب با بخش‌هایی (تیره، طایفه) از عشیره خود سازگار می‌یافت که هر یک توسط سرپرست منصوبی (کدخدا) اداره می‌شدند در مکریان همراه با گروه‌های پدربار زمیندار و مرتعدار و گاه «زیرعشیره» شکل گرفته بودند.

دهقانان، در وضعیت عشایری، مجبور می‌شدند زمین‌های خود را ترک کنند و به عشایر

پیوندند یا برای جلب حمایت به شهرها بگریزند. در وضعیت حکومتی گرچه غالباً عشایر چادرنشین و دیگر عشایر ساکن در روستاها و اطراف شهرها برای مقاصد نظامی مورد استفاده قرار می‌گرفتند، معذالک، دهقانان معمولاً تشویق می‌شدند که کشت و زرع خود را به زمین‌های مرتع نیز گسترش دهند و بدین ترتیب بر امکان طبیعی جمعیت اضافی عشایری و ایلی افزودند. به طور کلی در میان مکریانی‌ها نوعی احساس گروهی به معنای یک حس اخلاقی که از همگونی‌های قومی و فرهنگی سرچشمه گرفته بود، وجود داشت و این احساسات اخلاقی و فرهنگی در مکریان و در سطح محلی و در میان جمعیت ساکن در این ناحیه گاهی به اتحاد هم می‌انجامید و یا گاهی «احساس گروهی» میان کردهای مکری و ترک‌های قره‌پاپاق علیه حکومت مرکزی نیز شکل می‌گرفت، چرا که آنان به صورت متناوب و توسط حکومتی‌ها غارت می‌شدند.

سازمان‌یابی ایل‌های مکریان، بیش از هر چیز تابع اوضاع جغرافیایی و سیاسی منطقه بود. ایل‌ها چون یک نهاد و سازمان سیاسی برای حفظ اقتدار و تسلط بر ناحیه‌های معین (که مدعی مالکیت بر آن بودند) عمل می‌کردند، شهرت و آوازه‌ی ایل‌ها ناشی از اقدامات سیاسی و نظامی آنان در نواحی زیر سلطه‌شان بود. (ابریشمی، ۱۳۸۵: ۲۹) در فقدان یک اقتدار دولتی فراگیر و به دلیل توان محدود امارت‌های منطقه‌ای، حضور ایل‌ها و عشایر یک ضرورت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تاریخی بود. با این که اهالی روستاها نسب خانوادگی و خونی با اعضای عشیره نداشتند ولی نام ایل و عشیره حاکم شامل آنان نیز می‌گردید چرا که مالکیت بر زمین نوعی اقتدار درونی که به طور معمول ثابت و پایدار بود برای ایل به ارمغان می‌آورد اما از جهت بیرونی نوعی ناپایداری بر آنان حاکم بود و هیچ‌وقت هم‌سنگ سازمان امارت و حکومت‌های منطقه‌ای نگردید. اقتدار ایل حافظ منافع اعضا و اطرافیان بود. بسیاری از افراد غیر ایل هم به نحوی خود را به ایل منسوب می‌کردند تا از چتر حمایتی اقتدار ایل در منطقه، بهره‌مند شوند.

در شرایط جغرافیایی مکریان، ایل‌ها و عشایر نقش برجسته‌ای در حفظ اقتدار و تسلط بر خاک داشتند. تهاجم پایان‌ناپذیر سلطه‌جویان، کشتار و غارت مداوم و آهنگ بسیار کند تحول، همواره نوعی عقب‌گرد جهت کمک به اقتدار عشیره در ذهنیت‌ها و در عمل صورت می‌گرفت که همین مسئله سبب توسعه نیافتگی شهرها می‌گردید. اصولاً علاقه به انباشت ثروت به خاطر ثروت کمتر در میان رؤسا و اربابان مکریان دیده می‌شد بلکه در راستای خودنمایی و قدرت‌نمایی در مقابل رقیبان به کار گرفته می‌شد یعنی نوعی ابزار «جنگیدن با دارایی» به حساب می‌آمد.

از اواسط قرن نوزدهم به بعد که امارات مکریان جای خود را به حاکمان تعیین شده از طرف حکومت مرکزی داد، این ایلات و عشایر بودند که نقش حفاظت از مردم همگون خود و خاک منطقه در مقابل غارت و چپاول این حاکمان به ظاهر مدیر را بر عهده گرفتند که تا زمان

تشکیل حکومت نوین پهلوی این وظیفه را بر عهده داشتند. به عبارتی دیگر دورهٔ بین فروپاشی حکومت محلی تا تشکیل دولت شبه‌مدرن را در مکریان، اوج دوران آغاوات‌ها خوانده‌اند و به نوعی عصر خودگردانی و خودسری عشایر بود. اتحادیهٔ مکرری در عمل به آسانی می‌توانست ۴۰۰۰ سوار به میدان بیاورد و این غیر از نیروی برداشت محصول و نیروی مدافع منطقه بود که می‌توانست آماده کند. (مک داول، ۱۳۸۰: ۱۶۲)

در غیاب قدرت حکومت مرکزی و نبود حکومت منطقه‌ای و محلی، ایل‌ها فراتر از حوزهٔ نفوذ خود و به عنوان یک هژمونی اجتماعی وارد عمل می‌شدند و در شهرها و نواحی و قصبات نیز اعمال قدرت می‌کردند. دکتر عبدالله ابریشمی در این باره می‌نویسد: «در اواسط قرن نوزدهم اقتدار حکومت ۴۰۰ ساله خاندان مکرری با قیام عشایر منطقه پایان یافت. پس از فروپاشی حکومت مکرری، دارالسلطنهٔ ساوجبلاغ مکرری برای نخستین بار در تاریخ ایجاد شد، ولی پادشاهان قاجار برای ادارهٔ منطقه نیروی نظامی اعزام نکردند و از عشایر بهره می‌گرفتند.» (ابریشمی، ۱۳۸۵: ۴۱-۴۲) لذا شبکه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی نیرومندی میان مالکین ایل و رعایا برابر سنت‌های منطقه‌ای و تا حدودی شبیه به روابط فئودال با رعایا در مکریان و نوعی هم‌پیمانی با ایل‌های همسایه شکل گرفت و هر چند که این به تنهایی، مبین هویت اجتماعی و سیاسی مردمان مکریان نبود اما اتحادیهٔ وسیع مکرری بر روند تحولات سیاسی و اجتماعی منطقه و ایران تأثیر به‌سزایی داشت. (مک داول، ۱۳۸۰: ۷۸) و این روشی بود که از زمان حکومت صفویان تا پایان قاجارها و به صورت متناوب تداوم داشت به شکلی که تنها در حرف، تابع حکام منصوب به حکومت مرکزی بودند و بسیاری از ایل‌ها و عشایر مناطق مرزی در عمل از استقلال قابل ملاحظه‌ای نیز بهره‌مند بودند. (همان)

بعد از به قدرت رسیدن رضاخان و ایجاد سیاست اسکان عشایر (تخته‌قاپو)، چون در مکریان بیشتر ایل‌ها و عشایر اسکان یافته بودند لذا هدف نهایی حکومت مرکزی پهلوی از اجرای تخته‌قاپو، همانا گرفتن تحرک سیاسی و احتمالاً خاتمه‌ی استقلال ایل‌ها بود با چاشنی از دست دادن هویت عشایری و درآمیختن با گروه‌های قومی مسلط. (کیاوند، ۱۳۶۸: ۱۲۰-۱۲۱) اما به دلیل کوهستانی بودن منطقه و زمیندار بودن اکثریت عشایر، به غیر از مناطق محدودی در دشت‌ها، این اهداف برای حکومت محقق نشد و هویت عشایری مکریان تا حدود زیادی حفظ گردید.

بسیاری از رؤسای عشایر اسکان یافته، ملتزمین و همراهان مسلح خود را نگاه داشتند و رؤسای عشایری شهرنشین می‌شدند. گروه‌های عشایری نزدیک شهرها، هرچه بیشتر یکجانشین می‌شدند و کم‌کم آداب و رسوم عشیره‌ای را ترک می‌گفتند؛ ضمن آنکه در کوهستان‌ها و مناطق مرزی با عثمانی (ترکیه) و عراق نوعی احیای زندگی عشایری نظامی وجود داشت و آن هم

ناشی از نفوذ خارجی‌ها و خصلت کاملاً جدید حکومت رضا شاه پهلوی بود اما به طور کلی، هم در عهد قاجاری و هم در دوران پهلوی اول (رضا شاه)، مقاومت در برابر پذیرش فرهنگ حکومت مرکزی در مکرمان وجود داشت که جدی‌ترین تهدید در مکرمان عهد ناصری، قیام شیخ عبیدالله شمزین و در عهد رضا شاه، شورش عشایر کرد به رهبری اسماعیل آقا شکاک معروف به سمکو (سمیتقو) بود. از جانب دیگر و در نواحی مرزی سردشت پشدری‌ها، چندین بار به پادگان ارتش حمله نموده و همه نظامیان را خلع سلاح کرده بودند. لذا در عصر قاجارها و در دهه اول حکومت رضا شاه شخصیت‌های بارزی مثل شیخ عبیدالله، حمزه آقا منگور، اسماعیل آقا سمکو و ملاخلیل تنها با تکیه بر نیروی رزمی عشایر بود که توانستند مدیریت خود را بر مکرمان عرضه نمایند.

تحولات عشایری و سیاست‌های حاکمیتی مرکزی در گذر زمان و بسته به نوع تحولات سیاسی و اجتماعی در راستای اداره کردن مکرمان متفاوت بود بنابراین عهد ناصری - دوران مشروطه - دوران اشغال ایران در جنگ اول و عصر رضا شاه، هر کدام دارای ویژگی‌ها و تحولات خاص خود می‌باشند.

نقش سردار عزیز خان در دوره ناصرالدین شاه - قیام شیخ عبیدالله شمزین و کمک رسانی اکثریت ایلات و عشایر مکرمان به وی - تأثیرات مشروطه‌خواهی در مکرمان - اشغال مکرمان توسط دول خارجی خصوصاً عثمانی و روسیه در جنگ اول - جنبش اسماعیل آقا سمکو و همراهی برخی از عشایر مکرمان با ایشان - قیام ملاخلیل در سال ۱۳۰۷ و ایل منگور علیه سیاست کشف حجاب و متحدالشکل کردن لباس - تشکیلات نظمیه (شهربانی) کشور در مکرمان - که مراقب فعالیت‌های سیاسی در این حوزه بود - و گسترش مبادلات اقتصادی و اتهام قاچاقچی به مبادله کنندگان کالا در مناطق مرزی - دستگیری و تبعید تعداد زیادی از خانواده‌ها به تعداد ۱۰۰ نفر به شیراز - تأسیس مدارس جدید در شهر - فعالیت ادارات و سازماندهی دولتی و گسترش و نفوذ و اقتدار تجار و بازرگانان مهاباد و سقز و ... همه در طی زمان به وقوع پیوسته و تأثیرات شگرفی در روند تحولات سیاسی و اجتماعی مکرمان ایفا نمودند. سید محمد صمدی در «سندی جالب از روزگار ناصرالدین شاه قاجار» به برخی از طوایف و عشایر ساکن در مکرمان اشاره می‌نماید که عبارتند از: «ایل دئی‌بوکری (دهبکری) - فیض‌الله بیگی - اختیارالدینی بانه - شکاک - ایل گورک - ایل مامش - ایل منگور - ایل پیران - بلباس که اتحادیه‌ای بود متشکل از سه ایل مامش، منگور و پیران. (صمدی، ۱۳۸۰: ۵۹) در کتابی دیگر تحت عنوان: منظومه کردی حمزه آقا منگور، از ایلات و عشایر مکرمان به این شکل نام می‌برد: (منگور، مامش، پیران)، گورک، زرزرا، رمک، فیض‌الله بیگی، دهبوکری و بیگزاده. (صمدی، ۱۳۸۳: ۱۹-۲۰) دانا محمد بهاء‌الدین ملا صاحب در کتاب خود، عشایر ورمزیار، تیلکو، حسن خالی، گلباخی، فیض‌الله بیگی، دیبوکری، شکاک، منگور، بلباس و مامش را به عنوان بخشی از جامعه مکرمان نام می‌برد. (ملا

صاحب، ۱۹۷۱: ۸) حبیب‌الله تابانی نیز در کتاب کردستان، اسامی ایلات و عشایر مکرری را به این ترتیب بر می‌شمارد: منگورها - مامش‌ها - گورک‌ها - دبکری‌ها - بیگزاده‌ها - پیران - و طایفه کلو در نواحی سردشت. (تابانی، ۹۷) برخی نیز عشایر مثل جلالی و میلان در شمال و گلباغی در جنوب و هرکی در اشنویه را نیز سهیم و دخیل در تحولات اجتماعی - سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای دانسته‌اند. (نامه هفتگی کوهستان، ۱۳۲۵: ۴)

عشیره دیگری که به نام بیه‌های شهرزور و در قرن پانزدهم به همراهی رئیسی به نام سیف‌الدین به منطقه ساوجبلاغ (مهاباد) آمدند و به مکرری مشهور شدند نیز جزو ساکنان این منطقه به حساب می‌آیند. آنان در آن منطقه بخش دریا (شهروربان) را از دست جوقلو، بدآوردند سپس بخش‌های دوله باریک و اخته‌چی و التور و سلدوز را نیز تحت تصرف خود درآوردند و در سال ۱۵۸۳ و در نسل چهارم بعد از سیف‌الدین خان سرزمین‌های وسیعی مثل موصل، شهرزور و اربیل (هولیر) و غیره تا مراغه و اجری (Adjeri) و لیلان و شهر میان‌دوآب و قلعه مستحکم سارو قورخان واقع در نزدیکی مراغه را تصرف نمودند. (نیکیتین، ۳۳۸) در این دوره‌ی بخصوص (از ورود بیه‌های (بابانه) شهرزور به مکرران تا نامگذاری آنان تحت عنوان خاندان مکرری در زمان سیف‌الدین خان و تا قدرت‌گیری و گسترش قلمرو) این نواحی تحت عنوان امارت مکرری اداره می‌شد. (بدلیسی، ۳۶۶) این شیوه حکومت در دوره‌های صفویه، افشار و زندیه، دور اول قاجار تا مشروع حکومت ناصرالدین شاه بطور متناوب در مکرری متداول بود.

ایل خلکی نیز تا عصر سردار عزیز خان مکرری و در بوکان سکنی داشته‌اند که گویا در اثر مناقشات محلی و سیاست‌های امارتی سرکوب شده و به فراموشی سپرده شده‌اند. روستاهای بزرگی مثل اینگیجه، کانی سپی و قاجر و حتی شهر بوکان محل سکونت این ایل بوده است. (بهرام بیگی، ۱۳۹۲: ۲۴-۲۵)

تطورات اجتماعی ساکنین شهر

شهرهای مهم مکرران همچون سقز، اشنویه، بانه و مهاباد و ... از دیرباز از ارکان زندگی سیاسی اجتماعی و اقتصادی در جامعه منطقه به حساب می‌آمدند و همچنین پایگاه قدرت سیاسی و محل استقرار دستگاه دیوانی نظام حکومتی محلی نیز بودند.

سازمان اجتماعی در شهرها پیچیده‌تر بود و سازمان‌های گروهی به دلیل وجود اصناف، به ویژه در بین پیشه‌وران ماهر و مرفه، بگرنج‌تر گشت. اصناف شاگردان خود را از میان آشنایان و افراد فامیل برمی‌گزیدند و قهوه‌خانه، بازار، مسجد، خانقاه و تکیه، زورخانه، گرمابه و حتی قبرستان خاص خود را داشتند. از نظر فضاپردازی شهری، هسته مرکزی هر شهر را بازار تشکیل می‌داد که اهمیت تجارتي و اجتماعی آن در مقیاس، پیچیدگی و مرکزیت آن به ویژه در شهرهایی مانند اشنویه، سقز و مهاباد بود. بازار سرپوشیده و سنتی اشنویه که بیشتر از صد مغازه

را دارا بود و متاسفانه در سال ۱۳۴۳ ه. ش. تخریب گردید و کاروانسرای حاجی محمود شنویی در جوار آن قرار داشت. (مصاحبه نگارنده با رحیم اشنوئی محمودزاده، نویسنده و مورخ اهل اشنویه) بازار قیصری مهاباد که سرپوشیده و دارای پنج دروازه چوبی بود و بازارهای سرپوشیده سقز که قدمت تاریخی کهنی داشتند، از آن جمله هستند.

محوریت خطی بازار را در مکریان می‌توان به رشته‌تسبیحی تشبیه نمود که تعداد قابل توجهی از عناصر و اندام‌های شهری مانند حمام‌ها، مساجد، خانقاه و تکیه، قهوه‌خانه‌ها، کاروانسراها و سایر فضاهای خدماتی شهر و همزمان زیر مجموعه‌های وابسته به خود اعم از راسته‌ها، میدان‌ها، انبارها و باراندازها را دربرمی‌گرفته است بنابراین بعد از دو عنصر حکومتی و اداری (ارگ و قلعه) و دینی و مذهبی (مسجد جامع) در شهرها، بازار به عنوان مرکز اصلی اقتصاد و یکی از ساختارهای مهم در تحقق انواع کنش‌های اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی به شمار می‌آمده است. (ویلسون، ۳۰۸-۳۰۹) بازار در مکریان مظهر کاملی از حیات مدنی شهر بوده است. تجار، کسبه و پیشه‌وران از رکن‌های اساسی بازار به حساب می‌آمدند هرچند که این صنوف، در یک کلام، گروه‌های بسته‌ای بودند. به غیر از بازارهای مختلف شهرهای مکریان بازارها و راسته‌های مخصوص صنعتگران مثل حلبی‌سازان - زین‌دوزی و پالان‌دوزی و دباغی - مسگری - آهنگران - جولاه (بافندگی جاجیم) - زرگری و گرمابه‌ها که شاغلین خاص خود را داشت، فعالیت مستمر داشتند. مثلاً چرم سقز به شهرستان‌های همدان، اصفهان، شیراز، زنجان و تبریز حمل می‌شد چون تجار این شهرستان‌ها در سقز حجره داشتند و چرم و توتون و روغن حیوانی و کتیرا و مازوج و پوست خریده و به تجارتخانه‌های خود در شهرستان‌های فوق می‌فرستادند. (هفته نامه روزان، ۱۳۹۴: ۵) و برعکس بازرگانان و تجار گرد در گوشه‌هایی از بازار این شهرها با دستارهای بزرگ بر سر و قیافه‌های عبوس و جدی در حرکت بودند که در وسط آنان، میرزابنویس‌ها، دوات و قلمدان و شال و کمر نیز وجود داشتند. (لوسوئور، ۱۳۷۳: ۱۵۱)

طلاسازان از تبریز و همدان و بیجار به سقز آمده و کارگاه داشتند. بازار با کاروانسراهای مهاباد هم محل رفت و آمد تجار و بازرگانان مناطق مختلف ایران مثل محلات و نراق، ارومیه، تبریز و اتباع خارجی عرب کلدانی و ژاکوبیت از سوریه و عثمانی بوده است. (حاج سیاح، ۲۵۵ و اوین، ۱۳۴)

در کنار بازارهای مکریان کاروانسراهایی قرار داشتند که علاوه بر اینکه مسافران و حیوانات آنها [اسب و قاطر] را پناه می‌دادند و محل امنی برای کالاهای عبوری بودند، به منزله بازارهای سرپوشیده عمل می‌کردند که کالاهای باارزش به آنجا حمل می‌شد و اتاق‌هایی به تجار کرایه داده می‌شد که در آن‌ها به معامله می‌پرداختند. کاروانسراها محل ملاقات بازرگانان و نوعی مبادله غیر رسمی بود. در مهاباد پنج کاروانسرا وجود داشت مثلاً بازرگانان موصل که از خاک عثمانی

آمده بودند، بازار و کاروانسرای مخصوص به خود داشتند و یا کاروانسراهای امام باومین، صدیق فراش، رشیده سور و رحمان سنجو در بوکان نیز از آن جمله‌اند. (مصاحبه نگارنده با عبدالقادر آزمند، نویسنده و مطلع ساکن در بوکان) در اشنویه نیز کاروانسراهای پیرامون حصار شهر وجود داشت. کاروانسراهای تا جوان چی، چهارقاپی و گلشن نیز در سقز که هر کدام دارای طبقات و فضای فراخ و گشادی و با طراحی منبعث از معماری بومی کُردها همراه با ایوان و ستونهای چوبی، محل استقرار تاجران و بازرگانان سایر مناطق ایران و جایگاه کالا و معامله بودند. (قادر بیگ زاده، ۱۳۹۴: ۷۸-۷۹)

از دیگر ساکنین موجود در ساختار و حیات اجتماعی شهرهای مکریان «محلات» بودند که طبقات فرادست و فرودست از یکدیگر تفکیک شده بودند و از نظر مشاغل شهری نیز معمولاً افراد صنوف خاص در محلات ویژه خود زندگی می‌کردند. تعلقات محله‌ای در همبستگی‌ها و تعارض‌های اجتماعی شهری نقش بسزایی داشتند. (اکبری، ۱۹) محله ناحیه متمایزی در درون یک واحد شهری بزرگتر بود و حدود و ثغور آن با دیوارها و دروازه‌ها تعیین می‌شد که در شب یا دوره‌های بحرانی هر محله جنبه مستقل می‌یافت. منشاء محلات در موکریان الگوهای اسکان ابتدایی قومی یا عشایری، همبستگی فرقه‌ای یا شغلی بود اما هر یک از آنها در ارتباط با محلات همسایه یا کل شهر، واحدی خودکفا محسوب می‌شد. محلات ناوقلا (میان قلعه) سرپچه (محل جمع شدن گله و دام‌ها)، یهودیان [که برای خود کنیسه و عبادتگاه و حمام و حتی گورستان جداگانه داشتند]، کاظم خان، سر قبران، چنارستان، مسجد دو مناره، سر خیابان، کانی گرمک (کانی گرمکاو)، پیر خزایی و ... در شهر سقز، همگی دارای ساخت اجتماعی و همبستگی خاص خود بودند که بعدها و در دوره پهلوی اول منطقه دغانیات هم به آن اضافه گردید. (کاوه، ۱۱۳-۱۱۴) کثرت محلات در شهرهای مکریان به نحوی بود که در مهاباد هم قریب به ۱۰ الی ۱۵ محله مختلف وجود داشت. محلات محمودکان، مسجد سور، قشله، قه‌بران، خذث، وینچه، هه‌رمه‌نیان (ارمنی‌ها)، جووله‌کان (یهودی‌ها)، پلووسکت، سه‌ربه‌رداش، سی‌ئاشان، پردی یه‌رغوو، پشت قه‌صا و ... که هر کدام اهمیت و جایگاه خاص خود را در تحولات اجتماعی مهاباد داشته‌اند، از این جمله‌اند. (مه‌هاباد، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۵) مسیحیان و یهودی‌ها در مهاباد دارای کلیسا و کنیسه مخصوص به خودشان بودند و به کلاه‌دوزی، زرگری، شیشه‌گری و آوازخوانی مشغول بودند. (همان) برعکس نظر آبراهامیان که مدعی وجود شیعیان در محل جداگانه‌ای در مهاباد است، به غیر از چند نفر کارمند یا حکومتی انگشت‌شمار آن هم به صورت موقتی در مهاباد تشییعی ساکن نبوده است و بقیه محلات دارای ریش‌سفیدان و منش گروهی خاص خود بودند.

سلسله‌مراتب تسلط در شهرها را مصطفی تیمورزاده در کتاب «وحشت در سقز» این چنین

ترسیم می‌کند:

مظفر السلطنه (سیف الدین خان اردلان) با قوه جبریّه خود از روی استعداد وجود و تهورات غیورانه خود، حاکم بالاستقلال شهر بود ... اگر امری می‌داد کسی جرأت و یاری تـمرد نداشت. همین که می‌گفتند خان فرموده مثل تصویب امروزه هیأت وزرا یا مجلس شورا بود. یک نفر کلانتر مثل رئیس شهربانی و یک نفر داروغه جهت بازار و یک نفر کشیک‌باشی شهر از اقارب خود یا کسی که منظورش بود معین می‌نمود. فراشباشی و باشماقچی‌باشی و آبدارباشی پیشخدمت‌های متعدد وی بودند. سرکشیک‌باشی برای کشیک شهر هر شب به همراه ۲۰ نفر از اهالی مسلح تعیین شده بودند ... داروغه هم قریب ده نفری نوکر داشت. شبها کشیک بازار می‌کشید ... برای عسس هر دکان هر ساله دو مرتبه عیدانه می‌گرفتند. (تیمورزاده، ۱۳۸۰: ۲۸-۲۹) وی می‌افزاید که کلانتر از مردم شهر «سورانه» (به هنگام متاهل شدن مردم) و مالیات دیوانی دریافت می‌کرد. استفاده کلانتر هم از این راه‌ها میسر می‌گردید که قسمت عمده این دریافتی‌ها به حاکم می‌رسیده است.

فراشباشی‌ها در شکنجه کردن زندانیان دست بالایی داشتند. در محاکمه، قانون و اثبات در کار نبود. با این اوصاف شخص حاکم، مردم را از تجاوزات عشایر اطراف حفاظت می‌نموده است. سالی یک بار حاکم شهر صدقه می‌داد؛ در حدود ده هزار ریال به فقرا. این صدقه باعث برقراری و پایداری او شده بود. (همان) عبدالله ناهید هم در کتاب «خاطرات من» به سمت و جایگاه کلانتر و حاکم اشاره کرده است که چگونه در چپاول اموال مردم و ضعفا دست بالایی داشتند که قاسم کلانتر نمونه بارز آن در شهر سقز بوده است (ناهید، ۸۱) و بعدها این سمت به پسر وی یعنی حاج محمد کلانتر به ارث رسید. (مصاحبه نگارنده با عمر فاروقی، مورخ و نویسنده ساکن در شهر سقز) با پیدایش چراغ نفتی و فانوس، گروهی موسوم به چراغچی هر روز غروب و با تاریک شدن هوا مسئول روشن کردن و نصب فانوس و چراغ‌هایی در مناطق مختلف شهر بودند و صبح هم با روشن شدن هوا آنها را جمع می‌کردند. بنابراین گروه‌هایی همچون حاکمان، کلانترها، محتسب، داروغه، عسس، فراشباشی، باشماقچی‌باشی، آبدارباشی، سرکشیک‌باشی و چراغچی، ساخت حکومتی و اداری شهرها را تشکیل می‌دادند. ورود و خروج روستاییان و کالاهای آنان به شهر را حکومتی‌ها کنترل می‌کردند که هزینه، مبالغ و اجناس را تحت عنوان نواقیل از آنان می‌گرفتند. این رسم در کلیه راه‌های ورودی و خروجی شهر انجام می‌گرفت که به اصطلاح امروزی نوعی عوارض حکومتی به حساب می‌آمد.

هیچ شهری بدون خانواده‌های روحانی نبود، و بطور کلی این خانواده‌ها بر دیگران نفوذ و برتری داشتند. بعضی مؤذن مساجد بودند؛ بعضی دیگر مجتهد و دانشمند و مدرس بودند؛ عده‌ای دیگر مقام قضایی داشتند. ملا عبدالعزیز شیخ الاسلام و شیخ احمد امین‌الاسلام و آقا احمد قاضی در شهر سقز نمونه بارز این علما بودند. (ناهید، ۱۰۰) این اشخاص در اختلافات به میانجیگری هم

می‌پرداختند و بر سازگاری اجتماعی می‌افزودند، گاه حتی مقامات رسمی منصوب حکومت را نیز به مبارزه می‌طلبیدند. میرزا عبداللطیف قاضی (معین‌الاسلام) در مهاباد دارای فرمان قضاوت بود و در انتظار مردم و اولیای دولت احترام و شخصیت مخصوصی داشت. (قاضی، ۲۵)

در کنار علما طبقه تجار بودند که مرفه‌ترین و باثبات‌ترین عنصر عصر خود محسوب می‌شدند و در مقابل خطرات زندگی عمومی نیز از آسیب‌پذیری کمتری برخوردار بودند. بین ملاکین و زمین‌داران بزرگ شهری، تجار و علمای بلندمرتبه روابط خانوادگی نزدیک ایجاد می‌شد و اصل و نسب زمینداری، بازرگانی و مذهبی سبب انحصار قدرت سیاسی و مذهبی در شهرهای مکریان می‌گردید. ملا محمد مکری [که نیاکانش رئیس روحانیت تمامی کردهای مکری خصوصاً ناحیه مهاباد بود]، دارای قلمرو و نفوذ شرعی و غذایی بوده و تولیت موقوفات که هزینه مسجدها و مدرسه‌ها از درآمد آن تأمین می‌گردید، در دست داشت. (اوبن، ۱۳۵)

وجود خانقاه و تکیه در شهرها مأمنی بود برای افراد ضد حکومتی و گاهاً هم اشخاص خاصی، چرا که حاکم شهر جرأت دخالت و نفوذ در امورات خانقاه و تکیه شیوخ نقشبندی و قادری را نداشت. اصولاً خانقاه محل بست و پناهندگی بود و محیط آن در شعاع یک کیلومتری جای امان بود. (ضیایی، ۱۳۶۷: ۱۸) خانقاه حاج شیخ مصطفی در سقز نمونه بارزی از این ادعا می‌باشد و به راستی شیوخ و طریقت‌ها به غیر از نفوذ معنوی، دارای نفوذ سیاسی و اداری نیز بودند و در تحولات سیاسی، اجتماعی، مذهبی و نظامی منطقه مکریان خصوصاً جنگ جهانی اول نقش بسزایی داشتند مثل حاجی بابا شیخ (عبدالرحمن)، (فاروقی، ۲۰۰۸: ۵۶)

اقشار پایین‌تر جامعه شهری مرتب از لایه‌های گوناگون کسبه کوچک و پبله‌وران یا فروشندگان دوره‌گرد، کاروان‌سالاران و نگهبانان و پایین‌تر از آنها هم کسانی بودند که نیروی عضلاتشان تقریباً یگانه کالای قابل فروش بود نظیر کارگران و باربران، کارگران ساده، خدمتکاران و گدایان.

لازم به ذکر است که حاکمان غیر بومی انتصابی از جانب والی و حکومت مرکزی برای اداره شهرهای مکریان نتوانستند جایگاه و نفوذ کافی پیدا کنند لذا برای ماندگاری خود و حفظ جایگاه به دسیسه و تاکتیک‌های تفرقه‌افکنانه و یا وعده و وعید متوسل می‌شدند. اوژن اوبن در دیدارش از مهاباد و در سفرنامه خود به سمت بیگلریگی و عنوان حاکم اشاره کرده و در این باره می‌نویسد:

سه سال است، یک نفر تبریزی به نام «رشید الملک» در اداره حکومت دشوار این خطه به موفقیت‌هایی دست یافته است او دست‌تنها است و یا عده‌ای کم از کارکنان دولتی دون‌پایه، مظهر قدرت دولت مرکزی در میان کردان به شمار می‌رود. هیچ پادگانی در امر حکومت پشتیبان او نیست و حتی در این شهر از جامعه تشیع نیز جدا افتاده است ... مردم از فراهم کردن سرباز و

سوار معافند و تنها به پرداخت مالیات مسخره‌ای قناعت می‌ورزند. (اوبن، ۱۳۳)

قبل از به حکومت رسیدن ناصرالدین شاه، موکریان را مردمان بومی و بزرگان منطقه اداره می‌کردند اما پیشتر و قبل از قیام شیخ عبیدالله شمزین، ناصرالدین شاه و حکومت مرکزی تصمیم به فرستادن حاکمان غیر بومی و غیر کُرد به مهاباد و سایر شهرهای مکریان گرفتند که در این راستا فرستادگانی مثل کشیکچی باشی، صدرالدوله، امیر نظام گروسی، رشید الملک و... به این سمت منصوب شدند. (داودی، ۱۳۷۱: ۲۴-۲۵) اما هیچکدام نتوانستند کنترلی آنچنانی بر منطقه داشته باشند چون نفوذ و اقتدار ایلات و عشایر بزرگ، بیگ‌زاده‌ها و خان‌زاده‌ها، شیوخ، روحانیان، بازرگانان و سایر گروه‌ها و طبقات اجازه مانور به حاکمان حکومتی نمی‌داد که این قضیه سبب عقب‌نشینی حکومت مرکزی از سیاست‌های مداخله‌گرایانه گردید و رأی به انتصاب حاکمان محلی و بومی همچون سیف‌الدین خان سردار (پسر سردار کل عزیز خان) و بعدها محمد حسین خان در مهاباد و سیف‌الدین خان اردلان (مظفرالسلطنه) در سقز داد. جانشینان این اشخاص که همگی بومی بودند، در برقراری امنیت و عرضه مدیریت محلی نقش ایفا کردند.

ورود سرزده همراه با زور جنگ جهانی اول به مکریان و اشغال این خطه از جانب نیروهای عساکر روسیه و عثمانی و تأسیس کنسولگری و شهسندرخانه در نواحی مختلف آن، نوعی ابهام و سردرگمی در تمایزات اجتماعی را ایجاد کرد چرا که گروه‌هایی از مردم جهت تأمین جان و مال خود؛ تابعیت روس یا عثمانی را درخواست می‌کردند و تبلیغات و دعوت این دو کشور اشغالگر راجع به قبول پناهندگی و تابعیت از جانب مردم را لیبیک می‌گفتند. کشتار سنگین و چند هزار نفری روس‌ها از مردم و همچنین اعدام‌های متعدد عثمانی‌ها از شیوخ و رؤسا در کنار شرایط اسفناک اقتصادی و اجتماعی بعد از جنگ نیز از جمعیت مکریان کاست به شکلی که فاکتور جمعیت که مهمترین عامل تداوم و تحول اجتماعی به شمار می‌آمد، با کاهش شدید روبرو گردیده و تأثیر مخربی بر تحرک اجتماعی گذاشت. تنها تصمیم‌های افراد و گروه‌های کوچکی در قالب نقش رؤسا و رهبران محلی مثل قاضی فتاح، شیخ بابا، سیف‌الدین خان اردلان، محمد حسین خان و ... بود که در برجسته‌تر و روشن‌تر نمودن تمایزات اجتماعی و به عنوان عنصری فعال در مقابله با اشغالگران نقش ایفا کردند که آن هم با اقدامات خشن اشغالگران خارجی و حملات نظامی پهلوی به بهانه خلع سلاح و اسکان عشایر دچار اخلاص جدی شد. جایگزین کردن ادارات و نهادهای دولتی اعم از کشوری و لشکری در مکریان نوآمدگان جدیدی تحت عناوین کارگر، محصل و کارمند را به گروه‌های اجتماعی افزود. مثلاً دایر نمودن مرکز دخانیات در سقز، مهاباد و شعبات متعدد دیگر آن در اشنویه و سایر شهرهای مکریان، در این امر تأثیرات فراوانی داشت. (فتاح قاضی، ۶۷ و رحمان قاضی، ۱۴۵-۱۴۸) می‌توان گفت تغییر و تحولاتی که عوامل برون‌زا بود، مکریان و دیگر مناطق کُردنشین را نیز تحت تأثیر خود قرار داد و به طور

نسبی اوضاع اقتصادی و اجتماعی این نواحی را هم دگرگون ساخت. همچنان که اشاره گردید، تأسیس دخانیات و شعبات مختلف آن در سقز و مهاباد و ... و همچنین تأسیس بانک ملی در سال ۱۳۱۶ ه. ش. و برای اولین بار در این نواحی، مرز طبقات را مشخص‌تر کرد، روابط شهری گسترش یافت، طبقه متوسط رشد کرد و قشرهای تاجر و کارمند و معلم و پزشک و به طور کلی روشنفکر پدید آمدند و اندک اندک جای خان، شیخ و ملاها را در تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را اشغال کردند. همچنین تأسیس مدرسه‌های ابتدایی توسط حکومت در شهرهای مکریان پیدایش قشر درس خوانده‌ای را به دنبال داشت که بعدها در تحولات سیاسی - اجتماعی دخیل شدند.

با اینکه گروه‌های مالک - بورژوا تکیه‌گاه مهم اجتماعی رژیم رضا شاه به شمار می‌آمدند و عشایر و زندگی ایلی موقتاً سرکوب گردید اما این قضیه به مثال ریختن خاکستر روی آتش گذاشته بود و هر لحظه احتمال داشت با وزیدن بادی قوی این آتش شعله‌ور گردد و همینطور هم شد چون حکومت رضا شاه نتوانست ساختار ایلی و عشیره‌ای را از بین ببرد.

طبقات کارگران، دهقانان و پیشه‌وران که تحت حمایت قشر روشنفکران بودند، بخشی از ساختار جامعه عصر پهلوی اول را تشکیل می‌دادند. قشر خرده بورژوازی (پیشه‌وران، بازرگانان خرده‌پا و غیره) در جامعه مکریان وجود داشتند می‌توان نتیجه گرفت که مکریان در این محدوده زمانی یکصد ساله (عهد ناصری تا پایان پهلوی اول) تاریخی فاقد تحرک را طی نمود و در کنار نسل رو به زوال و در حال مهار، نسل در حال ظهور نیز داشت. هرچند که گروه‌های اجتماعی مختلف موجود در آن مثل شهری‌ها، روستایی‌ها، حوزه‌ها و قلمروهای فرهنگی دینی - سیاسی و اقتصادی و ایلات و عشایر لزوماً به طور همزمان و در آن واحد دستخوش جابجایی، تغییر و تحول نشدند اما روند تاریخ اجتماعی مکریان به منزله جریانی در حرکت تدریجی به سمت اشکال پیچیده‌تر و غیر شخصی‌تر سازمان نظیر حزب و جریان فکری و سیاسی پیش می‌رفت. به بیانی دیگر بعد از جنگ جهانی اول و تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی از طریق کودتا، نهادهای سنتی و آداب و سنن قدیمی علی‌رغم سلطه نظام پهلوی دوام آورد اما تا حدودی ساختار قدیمی جامعه دستخوش تجزیه و گسست شد.

سازمان اجتماعی در شهرهای مکریان

شهرهای مهم مکریان همچون سقز، اشنویه، بانه و مهاباد و ... از دیرباز از ارکان زندگی سیاسی اجتماعی و اقتصادی در جامعه منطقه به حساب می‌آمدند و همچنین پایگاه قدرت سیاسی و محل استقرار دستگاه دیوانی نظام حکومتی محلی نیز بودند.

سازمان اجتماعی در شهرها پیچیده‌تر بود و سازمان‌های گروهی به دلیل وجود اصناف، به ویژه در بین پیشه‌وران ماهر و مرفه، بغرنج‌تر گشت. اصناف شاگردان خود را از میان آشنایان و

افراد فامیل برمی‌گزیدند و قهوه‌خانه، بازار، مسجد، خانقاه و تکیه، زورخانه، گرمابه و حتی قبرستان خاص خود را داشتند. از نظر فضا بندی شهری، هسته مرکزی هر شهر را بازار تشکیل می‌داد که اهمیت تجارتي و اجتماعي آن در مقياس، پيچيدگي و مرکزيت آن به ويژه در شهرهايي مانند اشنويه، سقز و مهاباد بود. بازار سرپوشيده و سنتي اشنويه که بيشتر از صد مغازه را دارا بود و متاسفانه در سال ۱۳۴۳ ه. ش. تخریب گردید و کاروانسرای حاجی محمود شنویی در جوار آن قرار داشت. (مصاحبه نگارنده با رحيم اشنوئي محمودزاده، نویسنده و مورخ اهل اشنويه) بازار قیصری مهاباد که سرپوشیده و دارای پنج دروازه چوبی بود و بازارهای سرپوشیده سقز که قدمت تاریخی کهنی داشتند، از آن جمله هستند.

محوریت خطی بازار را در مکرمان می‌توان به رشته تسبیحی تشبیه نمود که تعداد قابل توجهی از عناصر و اندام‌های شهری مانند حمام‌ها، مساجد، خانقاه و تکیه، قهوه‌خانه‌ها، کاروانسراها و سایر فضاهای خدماتی شهر و همزمان زیر مجموعه‌های وابسته به خود اعم از راسته‌ها، میدان‌ها، انبارها و باراندازها را دربرمی‌گرفته است بنابراین بعد از دو عنصر حکومتی و اداری (ارگ و قلعه) و دینی و مذهبی (مسجد جامع) در شهرها، بازار به عنوان مرکز اصلی اقتصاد و یکی از ساختارهای مهم در تحقق انواع کنش‌های اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی به شمار می‌آمده است. (ویلسون، ۳۰۸-۳۰۹) بازار در مکرمان مظهر کاملی از حیات مدنی شهر بوده است. تجار، کسبه و پیشه‌وران از رکن‌های اساسی بازار به حساب می‌آمدند هرچند که این صنوف، در یک کلام، گروه‌های بسته‌ای بودند. به غیر از بازارهای مختلف شهرهای مکرمان بازارها و راسته‌های مخصوص صنعتگران مثل حلبی‌سازان - زین‌دوزی و پالان‌دوزی و دباغی - مسگری - آهنگران - جولاه‌ها (بافندگی جاجیم) - زرگری و گرمابه‌ها که شاغلین خاص خود را داشت، فعالیت مستمر داشتند. مثلاً چرم سقز به شهرستان‌های همدان، اصفهان، شیراز، زنجان و تبریز حمل می‌شد چون تجار این شهرستان‌ها در سقز حجره داشتند و چرم و توتون و روغن حیوانی و کتیرا و مازوج و پوست خریده و به تجارتخانه‌های خود در شهرستان‌های فوق می‌فرستادند. (هفته‌نامه روزان، ۱۳۹۴: ۵) و برعکس بازرگانان و تجار گرد در گوشه‌هایی از بازار این شهرها با دستارهای بزرگ بر سر و قیافه‌های عبوس و جدی در حرکت بودند که در وسط آنان، میرزابنویس‌ها، دوات و قلمدان و شال و کمر نیز وجود داشتند. (لوسوئور، ۱۳۷۳: ۱۵۱)

طلاسازان از تبریز و همدان و بیجار به سقز آمده و کارگاه داشتند. بازار با کاروانسراهای مهاباد هم محل رفت و آمد تجار و بازرگانان مناطق مختلف ایران مثل محلات و نراق، ارومیه، تبریز و اتباع خارجی عرب کلدانی و ژاکوبیت از سوریه و عثمانی بوده است. (حاج سیاح، ۲۵۵ و اوین، ۱۳۴)

در کنار بازارهای مکرمان کاروانسراهایی قرار داشتند که علاوه بر اینکه مسافران و حیوانات

آنها [اسب و قاطر] را پناه می‌دادند و محل امنی برای کالاهای عبوری بودند، به منزله بازارهای سربسته‌ای عمل می‌کردند که کالاهای باارزش به آنجا حمل می‌شد و اتاق‌هایی به تجار کرایه داده می‌شد که در آن‌ها به معامله می‌پرداختند. کاروانسراها محل ملاقات بازرگانان و نوعی مبادله غیر رسمی بود. در مهاباد پنج کاروانسرا وجود داشت مثلاً بازرگانان موصل که از خاک عثمانی آمده بودند، بازار و کاروانسرای مخصوص به خود داشتند و یا کاروانسراهای مام باومین، صدیق فراش، رشیده سور و رحمان سنجو در بوکان نیز از آن جمله‌اند. (مصاحبه نگارنده با عبدالقادر آزمن، نویسنده و مطلع ساکن در بوکان)

(در اشنویه نیز کاروانسراهای پیرامون حصار شهر وجود داشت. کاروانسراهای تاجوانچی، چهارقاپی و گلشن نیز در سقز که هر کدام دارای طبقات و فضای فراخ و گشادی و با طراحی منبث از معماری بومی کردها همراه با ایوان و ستونهای چوبی، محل استقرار تاجران و بازرگانان سایر مناطق ایران و جایگاه کالا و معامله بودند. (قادر بیگ زاده، ۱۳۹۴: ۷۸-۷۹)

از دیگر ساکنین موجود در ساختار و حیات اجتماعی شهرهای مکریان «محلات» بودند که طبقات فرادست و فرودست از یکدیگر تفکیک شده بودند و از نظر مشاغل شهری نیز معمولاً افراد صنوف خاص در محلات ویژه خود زندگی می‌کردند. تعلقات محله‌ای در همبستگی‌ها و تعارض‌های اجتماعی شهری نقش بسزایی داشتند. (اکبری، ۱۹) محله ناحیه متمایزی در درون یک واحد شهری بزرگتر بود و حدود و ثغور آن با دیوارها و دروازه‌ها تعیین می‌شد که در شب یا دوره‌های بحرانی هر محله جنبه مستقل می‌یافت. منشاء محلات در موکریان الگوهای اسکان ابتدایی قومی یا عشایری، همبستگی فرقه‌ای یا شغلی بود اما هر یک از آنها در ارتباط با محلات همسایه یا کل شهر، واحدی خودکفا محسوب می‌شد. محلات ناوقلا (میان قلعه) سرپچه (محل جمع شدن گله و دام‌ها)، یهودیان [که برای خود کنیسه و عبادتگاه و حمام و حتی گورستان جداگانه داشتند]، کاظم خان، سر قبران، چنارستان، مسجد دو مناره، سر خیابان، کانی گرمک (کانی گرمکاو)، پیر خزایی و ... در شهر سقز، همگی دارای ساخت اجتماعی و همبستگی خاص خود بودند که بعدها و در دوره پهلوی اول منطقه دخانیات هم به آن اضافه گردید. (کاو، ۱۱۳-۱۱۴) کثرت محلات در شهرهای مکریان به نحوی بود که در مهاباد هم قریب به ۱۰ الی ۱۵ محله مختلف وجود داشت. محلات محمودکان، مسجد سور، قشله، قه‌بران، خری، وینچه، هر مه‌نیان (ارمنی‌ها)، جووله‌کان (یهودی‌ها)، پلووسکی، سه‌بره‌دراش، سی‌ناشان، پردی یه‌رغو، پشت قه‌لا و ... که هر کدام اهمیت و جایگاه خاص خود را در تحولات اجتماعی مهاباد داشته‌اند، از این جمله‌اند. (مه‌هاباد، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۵) مسیحیان و یهودی‌ها در مهاباد دارای کلیسا و کنیسه مخصوص به خودشان بودند و به کلاه‌دوزی، زرگری، شیشه‌گری و آوازخوانی مشغول بودند. (همان) برعکس نظر آبراهامیان که مدعی وجود شیعیان در محل جداگانه‌ای در مهاباد است، به

غیر از چند نفر کارمند یا حکومتی انگشت‌شمار آن هم به صورت موقتی در مهاباد تشییعی ساکن نبوده است و بقیه محلات دارای ریش‌سفیدان و منش گروهی خاص خود بودند. سلسله مراتب تسلط در شهرها را مصطفی تیمورزاده در کتاب «وحشت در سقز» این چنین ترسیم می‌کند:

مظفر السلطنه (سیف الدین خان اردلان) با قوه جبریّه خود از روی استعداد وجود و تهورات غیورانه خود، حاکم بالاستقلال شهر بود ... اگر امری می‌داد کسی جرأت و یارای تمرد نداشت. همین که می‌گفتند خان فرموده مثل تصویب امروزه هیأت وزرا یا مجلس شورا بود. یک نفر کلانتر مثل رئیس شهربانی و یک نفر داروغه جهت بازار و یک نفر کشیک‌باشی شهر از اقارب خود یا کسی که منظورش بود معین می‌نمود. فراشباشی و باشماقچی‌باشی و آبدارباشی پیشخدمت‌های متعدد وی بودند. سرکشیک‌باشی برای کشیک شهر هر شب به همراه ۲۰ نفر از اهالی مسلح تعیین شده بودند ... داروغه هم قریب ده نفری نوکر داشت. شبها کشیک بازار می‌کشید ... برای عسس هر دکان هر ساله دو مرتبه عیدانه می‌گرفتند. (تیمورزاده، ۱۳۸۰: ۲۸-۲۹) وی می‌افزاید که کلانتر از مردم شهر «سورانه» (به هنگام متاهل شدن مردم) و مالیات دیوانی دریافت می‌کرد. استفاده کلانتر هم از این راه‌ها میسر می‌گردید که قسمت عمده این دریافتی‌ها به حاکم می‌رسیده است.

فراشباشی‌ها در شکنجه کردن زندانیان دست بالایی داشتند. در محاکمه، قانون و اثبات در کار نبود. با این اوصاف شخص حاکم، مردم را از تجاوزات عشایر اطراف حفاظت می‌نموده است. سالی یک بار حاکم شهر صدقه می‌داد؛ در حدود ده هزار ریال به فقرا. این صدقه باعث برقراری و پایداری او شده بود. (همان، ۳۰) عبدالله ناهید هم در کتاب «خاطرات من» به سمت و جایگاه کلانتر و حاکم اشاره کرده است که چگونه در چپاول اموال مردم و ضعفا دست بالایی داشتند که قاسم کلانتر نمونه بارز آن در شهر سقز بوده است (ناهید، ۸۱) و بعدها این سمت به پسر وی یعنی حاج محمد کلانتر به ارث رسید. (مصاحبه نگارنده با عمر فاروقی، مورخ و نویسنده ساکن در شهر سقز) با پیدایش چراغ نفتی و فانوس، گروهی موسوم به چراغچی هر روز غروب و با تاریک شدن هوا مسئول روشن کردن و نصب فانوس و چراغ‌هایی در مناطق مختلف شهر بودند و صبح هم با روشن شدن هوا آنها را جمع می‌کردند. بنابراین گروه‌هایی همچون حاکمان، کلانترها، محتسب، داروغه، عسس، فراشباشی، باشماقچی‌باشی، آبدارباشی، سرکشیک‌باشی و چراغچی، ساخت حکومتی و اداری شهرها را تشکیل می‌دادند. ورود و خروج روستاییان و کالاهای آنان به شهر را حکومتی‌ها کنترل می‌کردند که هزینه، مبالغ و اجناس را تحت عنوان نواقیل از آنان می‌گرفتند. این رسم در کلیه راه‌های ورودی و خروجی شهر انجام می‌گرفت که به اصطلاح امروزی نوعی عوارض حکومتی به حساب می‌آمد.

هیچ شهری بدون خانواده‌های روحانی نبود، و بطور کلی این خانواده‌ها بر دیگران نفوذ و برتری داشتند. بعضی مؤذن مساجد بودند؛ بعضی دیگر مجتهد و دانشمند و مدرس بودند؛ عده‌ای دیگر مقام قضایی داشتند. ملا عبدالعزیز شیخ‌الاسلام و شیخ احمد امین‌الاسلام و آقا احمد قاضی در شهر سقز نمونه بارز این علما بودند. (ناهد، ۱۰۰) این اشخاص در اختلافات به میانجیگری هم می‌پرداختند و بر سازگاری اجتماعی می‌افزودند، گاه حتی مقامات رسمی منصوب حکومت را نیز به مبارزه می‌طلبیدند. میرزا عبداللطیف قاضی (معین‌الاسلام) در مهاباد دارای فرمان قضاوت بود و در انظار مردم و اولیای دولت احترام و شخصیت مخصوصی داشت. (فتاح قاضی، ۲۵)

در کنار علما طبقه تجار بودند که مرفه‌ترین و باثبات‌ترین عنصر عصر خود محسوب می‌شدند و در مقابل خطرات زندگی عمومی نیز از آسیب‌پذیری کمتری برخوردار بودند. بین ملاکین و زمین‌داران بزرگ شهری، تجار و علمای بلندمرتبه روابط خانوادگی نزدیک ایجاد می‌شد و اصل و نسب زمینداری، بازرگانی و مذهبی سبب انحصار قدرت سیاسی و مذهبی در شهرهای مکریان می‌گردید. ملا محمد مگری [که نیاکانش رئیس روحانیت تمامی کردهای مگری خصوصاً ناحیه مهاباد بود]، دارای قلمرو و نفوذ شرعی و غذایی بوده و تولیت موقوفات که هزینه مسجدها و مدرسه‌ها از درآمد آن تأمین می‌گردید، در دست داشت. (اوبن، ۱۳۵)

وجود خانقاه و تکیه در شهرها مأمنی بود برای افراد ضد حکومتی و گاهاً هم اشخاص خاصی، چرا که حاکم شهر جرأت دخالت و نفوذ در امورات خانقاه و تکیه شیوخ نقشبندی و قادری را نداشت. اصولاً خانقاه محل بست و پناهندگی بود و محیط آن در شعاع یک کیلومتری جای امان بود. (ضیایی، ۱۳۶۷: ۱۸) خانقاه حاج شیخ مصطفی در سقز نمونه بارزی از این ادعا می‌باشد و به راستی شیوخ و طریقت‌ها به غیر از نفوذ معنوی، دارای نفوذ سیاسی و اداری نیز بودند و در تحولات سیاسی، اجتماعی، مذهبی و نظامی منطقه مکریان خصوصاً جنگ جهانی اول نقش بسزایی داشتند مثل حاجی بابا شیخ (عبدالرحمن). (فاروقی، ۲۰۰۸: ۵-۶)

اقتدار پایین‌تر جامعه شهری مرکب از لایه‌های گوناگون کسبه کوچک و پبله‌وران یا فروشندگان دوره‌گرد، کاروان‌سالاران و نگهبانان و پایین‌تر از آنها هم کسانی بودند که نیروی عضلاتشان تقریباً یگانه کالای قابل فروش بود نظیر کارگران و باربران، کارگران ساده، خدمتکاران و گدایان.

لازم به ذکر است که حاکمان غیر بومی انتصابی از جانب والی و حکومت مرکزی برای اداره شهرهای مکریان نتوانستند جایگاه و نفوذ کافی پیدا کنند لذا برای ماندگاری خود و حفظ جایگاه به دسیسه و تاکتیک‌های تفرقه‌افکنانه و یا وعده و وعید متوسل می‌شدند. اوژن اوبن در دیدارش از مهاباد و در سفرنامه خود به سمت بیگلربیگی و عنوان حاکم اشاره کرده و در این باره می‌نویسد:

سه سال است، یک نفر تبریزی به نام «رشید الملک» در اداره حکومت دشوار این خطه به موفقیت‌هایی دست یافته است او دست‌تنها است و یا عده‌ای کم از کارکنان دولتی دون پایه، مظهر قدرت دولت مرکزی در میان کردان به شمار می‌رود. هیچ پادگانی در امر حکومت پشتیبان او نیست و حتی در این شهر از جامعه تشیع نیز جدا افتاده است ... مردم از فراهم کردن سرباز و سوار معافند و تنها به پرداخت مالیات مسخره‌ای قناعت می‌ورزند. (اوبن، ۱۳۳)

قبل از به حکومت رسیدن ناصرالدین شاه، موکریان را مردمان بومی و بزرگان منطقه اداره می‌کردند اما پیشتر و قبل از قیام شیخ عبیدالله شمزین، ناصرالدین شاه و حکومت مرکزی تصمیم به فرستادن حاکمان غیر بومی و غیر کُرد به مه‌آباد و سایر شهرهای مکریان گرفتند که در این راستا فرستادگانی مثل کشیکچی‌باشی، صدرالدوله، امیر نظام گروسی، رشید الملک و ... به این سمت منصوب شدند (داودی، ۲۴: ۱۳۷۱-۲۵) اما هیچکدام نتوانستند کنترلی آنچنانی بر منطقه داشته باشند چون نفوذ و اقتدار ایلات و عشایر بزرگ، بیگ‌زاده‌ها و خان‌زاده‌ها، شیوخ، روحانیان، بازرگانان و سایر گروه‌ها و طبقات اجازهٔ مانور به حاکمان حکومتی نمی‌داد که این قضیه سبب عقب‌نشینی حکومت مرکزی از سیاست‌های مداخله‌گرایانه گردید و رأی به انتصاب حاکمان محلی و بومی همچون سیف‌الدین خان سردار (پسر سردار کل عزیز خان) و بعدها محمد حسین خان در مه‌آباد و سیف‌الدین خان اردلان (مظفرالسلطنه) در سقز داد. جانشینان این اشخاص که همگی بومی بودند، در برقراری امنیت و عرضه مدیریت محلی نقش ایفا کردند.

ورود جنگ جهانی اول به مکریان و اشغال این خطه از جانب نیروهای عساکر روسیه و عثمانی و تأسیس کنسولگری و شهیندرخانه در نواحی مختلف آن، نوعی ابهام و سردرگمی در تمایزات اجتماعی را ایجاد کرد چرا که گروه‌هایی از مردم جهت تأمین جان و مال خود؛ تابعیت روس یا عثمانی را درخواست می‌کردند و تبلیغات و دعوت این دو کشور اشغالگر راجع به قبول پناهندگی و تابعیت از جانب مردم را لیبیک می‌گفتند. کشتار سنگین و چند هزار نفری روس‌ها از مردم و همچنین اعدام‌های متعدد عثمانی‌ها از شیوخ و رؤسا در کنار شرایط اسفناک اقتصادی و اجتماعی بعد از جنگ نیز از جمعیت مکریان کاست به شکلی که فاکتور جمعیت که مهمترین عامل تداوم و تحول اجتماعی به شمار می‌آمد، با کاهش شدید روبرو گردیده و تأثیر مخربی بر تحرک اجتماعی گذاشت. تنها تصمیم‌های افراد و گروه‌های کوچکی در قالب نقش رؤسا و رهبران محلی مثل قاضی فتاح، شیخ بابا، سیف‌الدین خان اردلان، محمد حسین خان و ... بود که در برجسته‌تر و روشن‌تر نمودن تمایزات اجتماعی و به عنوان عنصری فعال در مقابله با اشغالگران نقش ایفا کردند که آن هم با اقدامات خشن اشغالگران خارجی و حملات نظامی پهلوی به بهانهٔ خلع سلاح و اسکان عشایر دچار اخلال جدی شد. تغییر و تحولاتی که عوامل برون‌زا بود، مکریان و دیگر مناطق کُردنشین را نیز تحت تأثیر خود قرار داد و به طور نسبی

اوضاع اقتصادی و اجتماعی این نواحی را هم دگرگون ساخت. همچنان که اشاره گردید، تأسیس دخانیات و شعبات مختلف آن در سقز و مه‌باد و ... و همچنین تأسیس بانک ملی در سال ۱۳۱۶ ه. ش. و برای اولین بار در این نواحی، مرز طبقات را مشخص تر کرد، روابط شهری گسترش یافت، طبقه متوسط رشد کرد و قشرهای تاجر و کارمند و معلم و پزشک و به طور کلی روشنفکر پدید آمدند و اندک اندک جای خان، شیخ و ملاها را در تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را اشغال کردند. همچنین تأسیس مدرسه‌های ابتدایی توسط حکومت در شهرهای مکریان پیدایش قشر درس خوانده‌ای را به دنبال داشت که بعدها در تحولات سیاسی - اجتماعی دخیل شدند.

با اینکه گروه‌های مالک - بورژوا تکیه‌گاه مهم اجتماعی رژیم رضا شاه به شمار می‌آمدند و عشایر و زندگی ایلی موقتاً سرکوب گردید اما این قضیه به مثال ریختن خاکستر روی آتش گذاشته بود و هر لحظه احتمال داشت با وزیدن بادی قوی این آتش شعله‌ور گردد و همینطور هم شد چون حکومت رضا شاه نتوانست ساختار ایلی و عشیره‌ای را از بین ببرد.

طبقات کارگران، دهقانان و پیشه‌وران که تحت حمایت قشر روشنفکران بودند، بخشی از ساختار جامعه عصر پهلوی اول را تشکیل می‌دادند. قشر خرده بورژوازی (پیشه‌وران، بازرگانان خرده‌پا و غیره) در جامعه مکریان وجود داشتند.

نتیجه گیری

سیاست تضعیف ایلات و عشایر و همچنین نابودی امارتها که از زمان ناصرالدین شاه قاجار و از جانب حکومت مرکزی قاجاری به منصف ظهور رسید، خلائی ایجاد کرد تا در این عرصه طریقت‌ها و شیوخ به مقام و موقعیت‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کلانی دست بیابند. از اواسط قرن نوزدهم به بعد که امارات مکرمان جای خود را به حاکمان تعیین شده از طرف حکومت مرکزی داد، این ایلات و عشایر بودند که نقش حفاظت از مردم همگون خود و خاک منطقه در مقابل غارت و چپاول این حاکمان به ظاهر مدیر را بر عهده گرفتند که تا زمان تشکیل حکومت نوین پهلوی این وظیفه را بر عهده داشتند تضعیف سردار عزیز خان مکری مصداق چنین سیاستی است. اما قدرت گیری و به حکومت رسیدن رضا شاه پهلوی در ایران و کمال آتاترک در ترکیه، به کاهش نفوذ شیوخ و طریقت‌ها در مکرمان هم انجامید. جریانات اجتماعی - اقتصادی و تا حدودی بهبود وضع آموزش، تشدید تضادهای طبقاتی، بهتر شدن وسایل ارتباطی و ... سبب شد که بسیاری از پیروان عملاً از شیوخ جدا شوند. سازمان‌یابی ایل‌های مکرمان، بیش از هر چیز تابع اوضاع جغرافیایی و سیاسی منطقه بود. ایل‌ها چون یک نهاد و سازمان سیاسی برای حفظ اقتدار و تسلط بر ناحیه‌های معین عمل می‌کردند، شهرت و آوازه‌ی ایل‌ها ناشی از اقدامات سیاسی و نظامی آنان در نواحی زیر سلطه‌شان بود. در فقدان یک اقتدار دولتی فراگیر و به دلیل توان محدود امارت‌های منطقه‌ای، حضور ایل‌ها و عشایر یک ضرورت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تاریخی بود. با این که اهالی روستاها نسب خانوادگی و خونی با اعضای عشیره نداشتند ولی نام ایل و عشیره حاکم شامل آنان نیز می‌گردید چرا که مالکیت بر زمین نوعی اقتدار درونی که به طور معمول ثابت و پایدار بود برای ایل به ارمان می‌آورد اما از جهت اقتدار بیرونی نوعی ناپایداری بر آنان حاکم بود و هیچ‌وقت هم‌سنگ سازمان امارت و حکومت‌های منطقه‌ای نگردید. اقتدار ایل حافظ منافع اعضا و اطرافیان بود. بسیاری از افراد غیر ایل هم به نحوی خود را به ایل منسوب می‌کردند تا از چتر حمایتی اقتدار ایل در منطقه، بهره‌مند شوند. ساختار فرهنگ ارباب - رعیتی، دینی - مذهبی و قومی - ملیتی در رأس هرم این جامعه قرار گرفت و بر اساس آن وفاداری‌های قومی، محلی، خانوادگی، قبیله‌ای، طایفه‌ای و مذهبی - عقیدتی شکل و فرم انحصاری‌تر و سیاسی‌تری به خود گرفت در بطن چنین وضعیتی اختلاف و تضاد و تقابل نمایان گردید. نبود بلاغ سیاسی تعلق را از فرد به فکر و از سلیقه‌های فردی به اجماع فکری یک مجموعه به طور کامل منتقل نکرد و شاید تعلق و وفاداری به شخصیت‌هایی مثل شیخ عبیدالله شمزین، اسماعیل آقا سمکو و... در مکرمان، ناشی از نوعی تمایلات و گرایش‌های فرهنگی حاکم بر ساختار جامعه کرد بودن و سنی بودن بود که همراهی بخش عمده‌ای از مردم با آنان را به همراه داشت.

فهرست منابع

۱. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند - حسن شمس‌آوری و محسن مدیر شانه‌چی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۸.
۲. آبراهامیان، یرواند، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران ۱۳۸۹.
۳. آرچیبالد روزولت، شوق آموختن، ترجمه صهبا سعیدی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۴.
۴. آسو، خاطرات زندگی پرماجرای آسو (چهره مه‌آباد)، مقدمه و توضیح: محمود پدram، نشر هور، تهران ۱۳۷۴.
۵. ابریشمی، عبدالله، هویت تاریخی و مشکلات کنونی مردم کرد، انتشارات آنا، تهران ۱۳۸۵.
۶. اسکندری‌نیا، ابراهیم.
۷. اکبری، علی‌اکبر، علل ضعف تاریخی بورژوازی ایران، مرکز نشر سپهر، تهران ۱۳۵۷.
۸. اکبری، محمدعلی، تبارشناسی هویت جدید ایرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۴.
۹. اوژن اوین، *ایران/ امروز* (سفرنامه و خاطرات)، ترجمه علی اصغر سیدی، نشر علم، تهران، ۱۳۹۱.
۱۰. ایران آذربایجانی تدقیق راپوری (بر اساس گزارش محرمانه سال ۱۹۲۷ به ارتش ترکیه)، ترجمه دکتر توحید ملک‌زاده دیلمقانی، نشر اختر، بی‌جا بی‌تا.
۱۱. بابانی، عبدالقادر بن رستم، سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان، به اهتمام محمد رئوف توکلی، انتشارات توکلی، تهران ۱۳۷۷.
۱۲. بدلیسی، امیر شرف‌خان، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، با مقدمه و تعلیقات و فهراس بقلم محمد عباسی، نشر حدیث، تهران ۱۳۷۳.
۱۳. برویین‌سن، مارتین وان، جامعه‌شناسی مردم کرد (آغا، شیخ و دولت)، ترجمه ابراهیم یونسی، نشر پانید، تهران ۱۳۸۳.
۱۴. بهاء‌الدین ملا صاحب، دانا محمد، قازی محمد و کوماری مه‌آباد، چاپخانه راپهرین سلیمانیه، وه‌زاره‌تی راگه‌یاندن، سلیمانیه، ۱۹۷۱ م.
۱۵. بهرام بیگی، میرزا عبدالکریم، خاطرات و وقایع‌نگاری (ایل فراموش شده خه‌لکی نامه) به اهتمام محمد بهرام بیگی، نشر آراس ۱۳۹۲.
۱۶. پ. آمده ژوبر، *مسافرت در ارمنستان و ایران*، ترجمه‌ی علیقلی اعتماد مقدم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷.
۱۷. تابانی، حبیب‌الله، بررسی اوضاع طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان، چاپ دوم، انتشارات سیدیان، مه‌آباد ۱۳۵۸.
۱۸. تیمورزاده، مصطفی، وحشت در سقز (نگاهی به تحولات کردستان در فاصله جنگ اول جهانی تا

- اعادة اقتدار دولت مرکزی) (۱۲۹۳ - ۱۳۰۲ شمسی) / ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۲ قمری، به کوشش شهباز محسنی انتشارات شیرازه، تهران ۱۳۸۰،
۱۹. جکسن، ابراهم و. ویلیامز، سفرنامه (ایران در گذشته و حال)، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، چاپ سوم، انتشارات خوارزمی، تهران (۱۳۶۹)
۲۰. حاج سیاح، خاطرات، به کوشش حمید سیاح، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۵۹.
۲۱. حزن‌ی مکرمانی، حسین، کردستان مکرمان یا آتروپاتین، ترجمه حسن داودی، ناشر مترجم، سنندج ۱۳۸۲
۲۲. حزن‌ی مکرمانی، حسین، کوردستانی مکرمان یا آتروپاتین (از ابتدای تاریخ تا سیف‌الدین مکرری)، ج. اول، به زبان کردی، نشر زاری کرمانجی، عراق ۱۹۳۸،
۲۳. حلوی، رحمان، از مهاباد تا بایکانور، انتشارات دید، تهران ۱۳۹۸
۲۴. خواندمیر (غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی)، حبیب‌السیبری، ج چهارم، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاق، انتشارات خیام، تهران ۱۳۳۳
۲۵. خورموجی، محمدبن جعفر، حقایق الأخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، نشر نی، تهران ۱۳۶۳
۲۶. داودی، محمد رضا، ماجرای دختر گرین فیلد (کچه‌هه‌رمه‌نی) در مهاباد، بی‌نا، بی‌جا ۱۳۷۱،
۲۷. دمورگان، ژاک، جغرافیای غرب ایران، ترجمه دکتر کاظم ودیعی، ج دوم، چاپخانه‌ی شفق تبریز ۱۳۳۹
۲۸. روزبانی، محمد جمیل، فرمانروایی مکرمان در کردستان، ترجمه شهباز محسنی، چاپ اول، انتشارات آنا، تهران ۱۳۸۱
۲۹. سریع‌القلم، محمود، فرهنگ سیاسی ایران، انتشارات فرزانه، تهران ۱۳۹۲
۳۰. سنندجی (فخر‌الکتاب)، میرزا شکرالله، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، به تصحیح حشمت‌الله طیبی، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۵
۳۱. سه‌جادی، عه‌لئه‌دین رشته‌ی مرواری، بی‌نا، ۲۰۱۰م
۳۲. سیف، احمد، نگاهی با دوربین به اقتصاد ایران (از مشروطه تاکنون)، نشر کرگدن، چاپ سوم، تهران ۱۴۰۱،
۳۳. شعبانی، رضا، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، نشر قومس، تهران ۱۳۷۴
۳۴. شیخ‌الاسلامی، جواد افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۶۹
۳۵. صمدی، سید محمد. نگاهی به تاریخ مهاباد، انتشارات رهرو، مهاباد ۱۳۷۳
۳۶. صمدی، سید عبدالله، منظومه کردی حمزه آقا منگور و رابطه آن با قیام شیخ عبیدالله شمزینی،

۳۷. مترجم سید محمد صمدی، انتشارات رهور، مهاباد ۱۳۸۳،
۳۸. صمدی، سید محمد، تاریخچه مهاباد، ناشر مؤلف ۱۳۶۳
۳۹. صمدی، سید محمد، طوایف و عشایر کُرد، (سندی جالب از روزگار ناصرالدین شاه قاجار)، انتشارات رهرو، مهاباد ۱۳۸۰،
۴۰. ضیائی، شیخ رئوف، خاطرات (یادداشت‌هایی از کردستان)، به کوشش عمر فاروقی، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، ارومیه ۱۳۶۷
۴۱. طیبی، حشمت‌الله مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر (نمونه موردی عشایر کُرد)، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۱،
۴۲. فاروقی، عمر، تذکره سادات و صلحاء، ناشر مؤلف، سقز ۱۳۷۷
۴۳. فاروقی، عمر، حاجی بابا شیخ سه‌روک وهزیرانی حکومه‌تی میلیلی کوردستان، وهزاره‌تی روشنبیری، سلیمانیه ۲۰۰۸،
۴۴. فتح قاضی، خلیل، سالهای اضطراب (خاطرات)، مرکز نشر فرهنگ و ادبیات کردی، ارومیه ۱۳۷۰
۴۵. قادر بیگ‌زاده، رضا، معماری و طراحی شهری و نقش آن در هویت شهری سقز، انتشارات گوتار، سقز ۱۳۹۴،
۴۶. قازی، رحمان، روزگاری ون بوو (به‌سه‌رهات و بیره‌وه‌ریه‌کان)، به قلم ناسر قازی، به‌ریوه‌به‌رایه‌تی گشتیی چاپ و بلاو کردنه‌وه، سلیمانی ۲۰۱۸
۴۷. قزلبجی، حسن، پیکه‌نینی گه‌دا، انتشارات خانی، سه‌قز ۱۳۹۹،
۴۸. قزوینی، محمد، یادداشت‌های قزوینی ۷ جلد، به کوشش ایرج افشار، جلد پنجم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۲،
۴۹. کاوه، مصطفی، مونوگرافی سقز، جلد اول، انتشارات محمدی، سقز، ۱۳۷۰
۵۰. کردستانی، محمد مردوخ، تاریخ مردوخ، نشر کارنگ، تهران ۱۳۷۹
۵۱. کرزن، جرج ن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، جلد ۲، انتشارات علمی فرهنگی، تهران ۱۳۶۲
۵۲. کیاوند، عزیز، حکومت، سیاست و عشایر (از قاجاریه تاکنون)، انتشارات عشایر، تهران ۱۳۶۸،
۵۳. گلاویز، علی،
۵۴. لسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، مترجم محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۳،
۵۵. لمبتون، ا. ک. س، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۷
۵۶. لوسوئور، امیل، زمینه‌چینی‌های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، مترجم دکتر ولی‌الله شادان، نشر

اساطیر، تهران ۱۳۷۳

۵۶. نوسکارمان، تحفه مظفریه، پیشه‌کی و ساخرکدنه‌وه و هیئانه سه‌ررینووسی کوردی ماموستا هیمن، انتشارات سیدیان، مهاباد ۱۳۶۴
۵۷. محمد امین زکی‌بیگ، ج. ۲،
۵۸. معیری، هاید، مغان در تاریخ باستان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۱
۵۹. مک داوول، دیوید، تاریخ معاصر گُرد، ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات پانیز، تهران ۱۳۸۰،
۶۰. مه‌هاباد، گوْفاری، (ماهنامه مهاباد)، مقاله سید محمد صمدی تحت عنوان «نگاهی به محلات قدیمی مهاباد»، شماره ۸۵، سال ۱۳۸۷،
۶۱. مینورسکی، گُرد، ترجمه و توضیح حبیب‌الله تابان، نشر گستره ۱۳۷۹
۶۲. ناهید (افتخار)، عبدالله خاطرات من، به اهتمام احمد قاضی، ناشر نفیسی فر، بی‌جا ۱۳۶۲
۶۳. نیکتین، واسیلی، کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی، انتشارات درایت، تهران ۱۳۷۸
۶۴. نیک‌خُلُق، علی اکبر-عسگری نوری، جامعه‌شناسی عشایر ایران، انتشارات چاپخش، تهران ۱۳۸۸
۶۵. وسوئور، امیل، زمینه‌چینی‌های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، مترجم دکتر ولی‌الله شادان، نشر اساطیر، تهران ۱۳۷۳
۶۶. ویلسون، چارلز جیمز، سفرنامه، به کوشش جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام، مترجم سید، ناشر زرین، تهران، ۱۳۶۳.
۶۷. هه‌نیانه‌بورینه، هه‌ژار، (فرهنگ لغت کردی - فارسی)، انتشارات سروش، تهران ۱۳۸۴
- نشریات
۶۸. سندنمره ۱۰۴، به تاریخ ۴/۳/۱۳۱۶، وزارت معارف، فرهنگستان ایران و دارالانشا به ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی
۶۹. مرادی‌نیا، محمدجوادو مطلب مطلبی، مدارس نوین و آموزش دختران در مناطق گُردنشین (۱۳۰۴ - ۱۳۲۰)، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۱، پیاپی ۱۳۱، بهار ۱۳۹۸،
۷۰. خضری، سعید، جغرافیای تاریخی موکریان در چهار سده‌ی اخیر، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی تحقیقات جغرافیای دانشگاه اصفهان، ش. ۲۴، پیاپی ۹۲، بهار ۱۳۸۸
۷۱. فتاح قاضی، قادر، تاریخ اجداد عظام، ماهنامه دانشجویی روانگه، دانشگاه علوم پزشکی تبریز، سال چهارم، شماره‌ی ۱۵، مرداد ۱۳۸۲،
۷۲. آقاییگی، فرامرز، بازخوانی و شرح چند سند در مورد حرفه نجاری، مطالعه موردی: اسناد مصباح الدیوان ادب، فصلنامه کَشکول، سال اول، شماره سوم، بهار ۱۳۹۵
۷۳. هفته‌نامه رُوژان، مقاله عمر فاروقی تحت عنوان مشاغل و صنایع فراموش شده و سنتی در سقز،

سال سوم، شماره ۵۰، ۱۷ مرداد ۱۳۹۴،

۷۴. هفته‌نامه روزان، مقاله عمر فاروقی تحت عنوان مشاغل و صنایع فراموش شده و سستی در سقز،

سال سوم، شماره ۵۰، ۱۷ مرداد ۱۳۹۴،

۷۵. نامه فرهنگی کوهستان، شماره ۵۹، ۲۰ خرداد ۱۳۲۵، مقاله «استان آذربایجان غربی یا کردستان

شمالی»

۷۶. روزنامه وقایع اتفاقیه، ش. ۴۶۷، پنجشنبه غره ذیحجه ۱۲۷۶

۷۷. روزنامه کردستان، سال اول، شماره ۲۲، دوشنبه ۱۳ اسفند ۱۳۲۴، ۴ مارس ۱۹۴۶

۷۸. مصاحبه نگارنده با عبدالقادر آزمند، نویسنده و مطلع ساکن در بوکان

۷۹. مصاحبه نگارنده با رحیم اشنوئی محمودزاده، نویسنده و مورخ اهل اشنویه

۸۰. مصاحبه نگارنده با عمر فاروقی، مورخ و نویسنده ساکن در شهر سقز

1. Chookali, s. (2007), Political & demographical map of Mokryan of Kurdistan, Kurdiska Institutet, Stockholm, sweden.